

• دریافت ۸۹/۸/۱۹

• تأیید ۸۹/۱۰/۷

زمینه‌های شکایت از روزگار در ادبیات عصر سلجوقی

قهرمان شیری*

چکیده

بخش عمده‌ای از نارضایتی عمومی در عصر سلجوقی که در فریاد و فغان شاعران از اوضاع زندگی و زمانه بازتاب پیدا کرده است، ارتباط مستقیم به حکومت و سیاست دارد. در این دوره، اداره بخشهای عمده‌ای از مملکت در دست حاکمانی قرار می‌گیرد که از نظر سن و سال به بلوغ لازم نرسیده‌اند و از نظر سواد و تجربه، اشراف کافی بر امور ندارند و مجموعه‌ای از افراد جاهل و عاری از اهلیت نیز گرداگرد حکومت و نهادهای آن را فراگرفته‌اند و همه این عوامل عرصه را بر صاحبان اندیشه و هنر بسیار تنگ کرده است. وقتی شاعران و نویسندگان با تصوّراتی که از حکومت آرمانی و تصویرهایی که از تاریخ گذشته دارند به ارزیابی امور می‌پردازند، امیدواریهای خود را برای بهبود جامعه به کلی از دست می‌دهند و فریاد ناخرسندی سر می‌دهند. دلایل دیگر این نارضایتی و انتقادگری از زمانه را باید در عواملی چون تنوع فکر و فرهنگ و هنر، و فعالیت فرقه‌های گوناگون مذهبی، و فراوانی شاعران و گستردگی حوزه جغرافیایی حضور آنها و تنوع سبکهای فردی نیز جستجو کرد که هم حکومتها و هم شاعران از آزادی عمل و استقلال منطقه‌ای برخوردارند چرا که کثرت دربارها و سلیقه‌ها و به تبعیت از آن، وجود آزادی انتخاب در جامعه و امکان ترک دربارهای نادل‌خواه و روی آوردن به دربارهای دل‌خواه به وسیله شاعران نگرش باز و جسارت آمیزی به آنها می‌بخشد. به این خاطر است که بیشترین شکوه‌ها و گله‌گزاریه‌ها از زمانه در این دوره انجام گرفته است.

کلید واژه‌ها:

سلجوقیان، شعر فارسی، شکایت، حکومت، وزارت.

(email: ghahremen_shiri@yahoo.com)

(email: ghahremen.shiri@gmail.com)

* دانشیار دانشگاه بوعلی سینا

مقدمه

حساسیتهای سیاسی در دوره سلجوقیان هم‌چون همه حکومتها، متمرکز بر موضوعات متعددی بود که از آن میان دو موضوع، اهمیت اساسی تری داشتند: یکی چگونگی اداره امور مملکت بود، که آن را با استفاده از روشها و تجربه‌ها و تعلیمات سیاسی گذشتگان و با به کارگیری وزیران ورزیده و با درایت و کاردان تدبیر می‌کردند، و دیگری سر و سامان بخشیدن به مسائل دینی بود که آن را از طریق میدان دادن و رسمیت بخشیدن به بعضی فرقه‌ها و مدارا با فرقه‌های دیگر به انجام می‌رساندند و به این طریق هم به حکومت خود مشروعیت مذهبی می‌بخشیدند و هم برای تضمین و تداوم قدرت، حمایت همیشگی بخشهایی از عالمان بزرگ مذهبی را به همراه داشتند. این دو اقدام بزرگ یکی از اصلی‌ترین رموز مملکت‌داری در دوره سلجوقیان و برطرف کننده همه بی‌تجربگیهای حاکمان در اداره جامعه محسوب می‌شد. به خاطر آنکه علما رابطه مردم و حکومت را بهبود می‌بخشیدند و وزیران نیز رابطه امرا و ارکان قدرت را با حکومت مرکزی به شیوه درست اداره می‌کردند. راوندی نیز بر این حقیقت وقوف داشته است که می‌نویسد، به همان سان که بزرگی علما از طریق تربیت سلطانان سلجوقی منظور جهانیان گردید، متقابلاً «به برکات قلم فتوی و قدم تقوی ایشان و نگاه‌داشت رعیت بر راه شریعت، مملکت سلاطین آل سلجوق مستقیم شد. و چون پادشاه و زبردست و امیر و وزیر و جمله لشکر در املاک و اقطاعات به وجه شرع و مقتضای فتوی ایمنه دین تصرف می‌کردند بلاد معمور و ولایت مسکون ماند.» (راوندی ۱۳۶۳: ۳۰) و نظام الملک معتقد بود که «نیکوترین چیزی که پادشاه را باید، دین درست است؛ زیرا که پادشاهی و دین هم‌چون دو برادرند. هر گه که در مملکت اضطرابی پدید آید، در دین نیز خلل آید، بددینان و مفسدان پدید آیند. و هر گه که کار دین با خلل باشد، مملکت شوریده بود و مفسدان قوت گیرند و پادشاه را بی‌شکوه و رنجه دل دارند و بدعت آشکارا شود و خوارچ زور آرند.» (نظام الملک ۱۳۶۴: ۷۰)

سلجوقیان یک قوم راهزن و بیابان‌گرد و اهل جنگ و غارت بودند که «عادت به زندگی شهری و پذیرش نظم و قانون با طبیعت بدوی و بیابانی آنها سازگار نبود» (زرین کوب ۱۳۸۴: ۴۶۳) حتی سرکردگان بزرگ آنها، همانند فاتحان عرب، کافور را از نمک و خورشهای شهری را از غذاهای بیابانی و چوپانی تشخیص نمی‌دادند و طرز فرمان‌روایی آنان «بیش‌تر یادآور شیوه فرمان‌روایی اشکانیان بود - ملوک الطوائفی، مرکز‌گریزی و اشتغال دائم به جنگ و بیابان‌گردی.» (همان: ۴۶۲) خوی بدوی و جنگ‌جویی، خصلتهایی چون طمّاعی و سفاکی و

عیاشی را در وجود سرکردگان این قوم بسیار راسخ کرده بود. شاهان سلجوقی اغلب سرگرمیها و دل‌بستگیهای خود را در شکار و شراب و لشکرکشی و ماجراجویی و جنگ و زورآزمایی و غلام‌بارگی و پرورش باز و اسب و بیلاق و قشلاق بین خراسان و اصفهان و همدان و بغداد جستجو می‌کردند. نظم و نظارتی که ملوک الطوایفی حاکم بر دوره سلجوقیان را تنظیم و تضمین می‌کرد از یک سو محصول قدرت قبیله‌ای شاه در نقش رئیس و صاحب قبیله قدرتمند مرکزی بود و با آزادی عملی که به هر کدام از رؤسای تابع قبیله‌ای و منطقه‌ای به عنوان اقطاع‌داران مناطق مختلف داده بود، به نوعی همه آنها را در عین استقلال، به گونه‌ای با حکومت مرکزی نیز وابسته می‌کرد و داعیه استقلال طلبی و درگیری با حکومت مرکزی را از سر آنها خارج می‌ساخت. رؤسای این مناطق نیز به صورت صاحبان اقطاع، از طریق رؤسای لشکر حاضر در درگاه انتخاب می‌شدند که بیشتر آنها نیز غلامان سلاطین و یا آزاد کردگان آنها بودند. «آنها در عین آنکه مملوک سلطان بودند، مربی، حامی و در واقع فرمان‌روای فرزندان» سلطان نیز محسوب می‌شدند. (همان: ۴۷۹) برخی از محققان از جمله علینقی منزوی ورود ترکان به ایران را در واقعیت‌های دیگری جستجو می‌کنند. منزوی با استناد به ارسال چند باره سفیرانی به فرارود و آسیای مرکزی به وسیله خلفای بغداد و دعوت از ترکان برای آمدن به ایران (بنداری ۱۳۵۶: ۷-۱۰-۳۲) می‌نویسد: «خلیفگان بغداد برای سرکوب ایرانیان به استقلال رسیده، از نیمه سده سوم به اندیشه استفاده از ترکان افتادند و در صدد برآمدند که نه تنها با ایشان نجنگند بلکه ایشان را با شرط پذیرش مذهب رسمی اسلام (مذهب سنی بغداد) به درون ایران بکشانند، تا از نیروی ایشان هم‌چون شلاقی علیه حکومت‌های محلی ایرانی سود برند.» (عین القضاة ۱۳۷۷ ج ۳ مقدمه: ۴۲) به این خاطر بود که ترکان برای حکومت بر ایران به جای تکیه بر توده‌های مردم و اسلام گنوسیستی آنان، بر اسلام سنی و مذهب رسمی خلیفگان بغداد تکیه می‌کنند و آن را وسیله‌ای برای فشار بر مردم بومی ایران قرار می‌دهند.

طغرل بیگ (۴۲۹ - ۴۵۵) از همان آغاز استیلای سلجوقیان بر ایران، اداره هر قسمت از فتوحات خود را به یکی از خویشاوندان خود سپرد: از جیحون تا نیشابور را به چقوری بیگ، قهستان و جرجان را به پسر عمش ابراهیم ینال، بوشنج و هرات و سجستان و غور را به پسر عمومی دیگرش ابوعلی حسن بن موسی بن سلجوق، جبال و ارمینیه و آذربایجان را به شهاب الدوله قتلش، و خود نیز حاکم عراق گردید. (الحسینی ۱۹۸۴: ۱۷ و عماد الدین الاصفهانی ۱۹۸۰: ۱۰) به گفته میس لمتون، «امپراتوری سلجوقی از لحاظ سیاسی، نوعی اتحادیه سست و

کم دوام از امارت‌های نیمه مستقل بود که امپراتوری سلجوقیان بزرگ، اقتدار خود را با آن اعمال می‌کرد. امپراتوری سلجوقی در پنج سال پسین سلطنت ملکشاه بود که توانست به نوعی وحدت دست یابد. همگان برآنند که این حکومت مرکزی، قدرت حفظ تسلط مداوم خود را بر بخش‌های مختلف امپراتوری نداشت، ولی به هر حال حکام محلی سلجوقی اجباراً تسلیم قدرت مرکزی بودند. اما در این میان، سلسله‌های سلجوقیان روم و سوریه و کرمان تا اندازه‌ای مستقل‌تر عمل می‌کردند. (لمتون ۱۳۸۶: ۱۸)

وجود وزیران با درایت و ترتیبات دیوانی که آنها در سراسر مملکت به وجود آورده بودند نیز عامل پر تأثیر دیگر در تأمین و تداوم بخشی به حکومت بود. اگر چه حکام و شاهزادگان اطراف در نقش ملوک طوایف به آسانی به این نظارت دیوانی گردن نمی‌نهادند، اما وزارت همواره «نوعی انتظام قابل ملاحظه را در سراسر قلمرو فرمان‌روایان آل سلجوق برقرار می‌داشت.» (زرین کوب ۱۳۸۴: ۴۶۳) به این دلیل بود که حتی پادشاهان سلجوقی، خود نیز وزارت را که متعهد نظارت بر امور دیوان بود، غالباً مانع اعمال قدرت و استبداد خویش می‌دیدند و به راحتی آن را بر نمی‌تافتند و وزیران خود را می‌کشتند و یا به کشتن می‌دادند و یا حتی به دست دشمنان می‌سپردند و به مصادره اموال و آزار آنان می‌پرداختند. «این کار در حقیقت انعکاس خوی بیابانی ترکمانان بود که طالب نظم و انضباط نبودند و در مقابل میل به غارت و عشق به استبداد هیچ قید و بندی را حرمت نمی‌نهادند.» (همان: ۴۶۳)

خوی بیابان‌گردی سلجوقیان در پایتخت نشینی آنها هم تأثیر گذاشته بود. هیچ کدام از پادشاهان این سلسله، به صورت جدی و طولانی، شهر خاصی را به پایتختی انتخاب نکردند و هر کدام نیز هم‌زمان در چند شهر در حال تردد و جابه‌جایی بودند و به یکجانشینی و استقرار عادت چندانی نداشتند. ملکشاه غالباً در اصفهان و نیشابور به سر می‌برد و پادشاهان عراق نیز همواره بین همدان و بغداد و آذربایجان در تردد بودند. در باره ارسال بن طغرل روایت شده است که در طول یک سال «در فصل بهار، سلطان از اصفهان به کندمان و مرغزار بلاسان شد و تابستان با در همدان آمد و کار ملک نسق و نظام تمام یافت، و سلطان زمستان به ساوه و گاهی به همدان و گاهی بهار به مرغزار نعل‌بندان و مرغزار چرخ می‌بود. و در سنه ثمان و ستین [و خمس مایه] به مرحله سعید آباد به در تبریز مقام ساخت.» (راوندی ۱۳۶۳: ۲۹۸)

یکی از اساسی‌ترین دغدغه‌های سیاسی سلاطین بزرگ سلجوقی آن است که با توسل به کردارهای انعطاف‌آمیز و محافظه‌کارانه و تجربه‌آموزی از سلاطین دیگر، راه درست و مدبرانه-

ای برای اداره کشور بزرگی که مرزهای آن از جیحون تا مدیترانه را در بر گرفته است در پیش بگیرند. به این خاطر است که ملک‌شاه (۴۶۵ - ۴۸۵) به خواجه نظام الملک توصیه می‌کند که هر کس در معنای مملکت‌داری و آیین و رسوم و شرایط آن هر چه را که در گذشته بوده است و ما بر آن آگاهی نداریم بنویسد تا ما در آن تأمل کنیم و انجام دهیم. «بیندیشید و روشن بنویسید و بر رای ما عرضه کنید تا در آن تأمل کنیم و بفرماییم تا پس از این کارهای دینی و دنیاوی بر آیین خویش رود، و آنچه دریافتنی است دریابیم... نباید که هیچ چیز در مملکت ما، بعد از این، بر نقصان یا بر خلاف شرع و فرمان ایزد تعالی، باشد یا رود.» (نظام الملک ۱۳۶۴: ۱ - ۲)

زمینه‌های سیاسی و اجتماعی

حقیقت این است که بخش عمده‌ای از نارضایتی عمومی در دوره سلجوقیان که در فریاد و فغان شاعران از اوضاع زندگی و زمانه بازتاب پیدا کرده است، ارتباط مستقیم به حکومت و سیاست دارد. در دوره سلجوقیان، وقتی اداره بخش‌های عمده‌ای از مملکت در دست حاکمانی قرار می‌گیرد که از نظر سن و سال به بلوغ لازم نرسیده‌اند و از نظر سواد و تجربه، اشراف کافی بر امور ندارند و گاه حتی از فرط بی‌علاقگی به حکومت، کبوتر بازی و شکار و شراب و شهوت‌بارگی را بر آن ترجیح می‌دهند، ناگفته پیداست که اوضاع کشور چه وضعیتی پیدا خواهد کرد. در چنین جامعه بی‌تمیزی، مجموعه‌ای از افراد جاهل و عاری از اهلیت نیز گرداگرد حکومت و نهادهای آن را می‌گیرند و وقتی شاعران و نویسندگان با تصوّراتی که از حکومت آرمانی و تصویرهایی که از تاریخ گذشته دارند به ارزیابی امور می‌پردازند، امیدواریهایی خود را برای بهبود جامعه به کلی از دست می‌دهند و تنها کاری که می‌توانند انجام دهند شکایت از روزگار خواهد بود که: فلک به مردم نادان دهد زمام مراد/ تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس. همه این پادشاهان عشرت‌جوی و بی‌استعداد، فرزندان یا فرزند زادگان و خویشاوندان پادشاهان سلجوقی هستند که از طرف حکومت مرکزی به حکومت عراق و کرمان و شام و روم گماشته شده بودند و قدرت خود را نه از طریق صلاحیت سیاسی بلکه با نسبت خویشاوندی به دست آورده بودند.

پادشاهان بی‌کفایت

در بین پادشاهان این سلسله، فرزندان محمد بن ملک‌شاه (۴۹۸ - ۵۱۱)، پنجمین پادشاه

سلجوقی - که سلسله سلجوقیان عراق را تشکیل می‌دادند - به دلیل آنکه از همان طفولیت، در خانواده سلطنتی نشو و نما یافته بودند و خمیر مایه وجودی آنها با روحیه عاقبت‌طلب و عشرت‌جوی اشرافی سرشته شده بود، بیشترین بی‌لیاقتی را در بین افراد خانواده‌های دیگر سلجوقی برای حکومت از خود نشان می‌دهند. و جالب آن است که همه این افراد از حیات و حکومت طولانی و پر دوامی نیز برخوردار نمی‌شوند و به همان سهولت و سرعت که حکومت را به دست آورده‌اند آن را از دست می‌دهند و زندگی خود را نیز اغلب قربانی آن می‌کنند. محمود بن محمد بن ملک‌شاه که در فاصله سالهای ۵۱۱ تا ۵۲۵ بر عراق حکومت کرد، آنچنان که راوندی گفته است، «در سرای زنان بسیار می‌نشست» و «از بسیاری مباشرت، علتهای مزمن بر آن سلطان مستولی شد، و شغفی عظیم به شکره [و] یوز و سگ شکاری و باز و کبوتر داشت، جمله به قلاده زر.» (راوندی ۱۳۶۳: ۲۰۵) فراوان بودن خادمان او نیز ارتباط مستقیم به علاقه شدید او به مباشرت با زنان داشت. خادمان او اغلب به دولت رسیدند و بزرگ شدند. (همان: ۲۰۵) مسعود بن محمد بن ملک‌شاه (۵۲۹ - ۵۴۷) نیز که یکی دیگر از برادران محمود بود، آنچنان که در راحة الصدور آمده است «از تنعم و تکلف محترز بودی و با دیوانگان و مرغان انسی داشتی، از شکار سیری نداشتی و به تنها شیر کشتن ماهر و دلیر بود و اسپی آزمون خاص این کار را داشت... در مصافها به ذات مبارک خود حمله بردی، ذخیره ننهادی و خزانه‌اش اغلب اوقات فارغ بودی و حملها که از اطراف رسیدی هم در بارگاه ببخشیدی.» (همان: ۲۲۶) برادر سوم آنها سلیمان بن محمد بن ملک‌شاه (۵۵۴ - ۵۵۶) نیز «از مداومت بر شراب چنان شد که از مردم نفور گشت» (همان: ۲۷۷) و به قول عباس اقبال «مردی بی کفایت و شراب خوار بود و ایام را به لهو و لعب می‌گذاشت. امرا از حرکات ناپسند او به جان آمدند و او را در سؤال ۵۵۵ گرفتند و در حبس انداختند و در ۱۳ ربیع الاول ۵۵۶ به هلاکش رساندند.» (اقبال ۱۳۷۰ ج ۲: ۳۷۴)

سلوک فرزندان این پادشاهان نیز اغلب مسیری جز سیره پدران ندارد. ملک‌شاه بن محمود که مدت عمرش ۳۲ سال، و طول حکومتش ۲ سال و ۲ ماه به قول راوندی، و به قول عباس اقبال از رجب تا ذی القعدة ۵۴۷ (اقبال ۱۳۷۰ ج ۲: ۳۷۹) بود، مردی «قوی بازو سخت کمان بود؛ سخی و خوش‌خوی، هزل‌دوست و دون‌پرور، مولع بر مباشرت و معاشرت، آرایش تاج و تخت.» (راوندی ۱۳۶۳: ۲۵۰) ارسلان شاه بن طغرل (۵۵۶ - ۵۷۱) نیز که بیست سال پس از او، حکومت سلجوقیان عراق منقرض شد، «از کار دخل و خرج و ضبط احوال خزانه و پایگاه و غیر آن متغافل و در تفتیش و تفحص آن مسامح و مساهل، تنعم دوست و ترقه جوی بود و در

پوشش و خورش تکلف و تنوّق به غایت رسانید، لباسهای فاخر و کسوتهای ملوّن و جامه‌های خطابی و زرکشیده‌های منقل به عهد او قیمت گرفت. در جمله آن لباسها که او پوشید و بخشید هیچ‌کس نپوشید و نبخشید و نه بدان لطف دید، ملاطفت او در مجلس معاشرت به غایت کمال بود.» (همان: ۲۸۲)

وقتی ادارهٔ حکومت به دست این امرای بی درایت سپرده می‌شود، اوقات مملکت داری آنها به ستیز با یک‌دیگر یا امیران دیگر سپری می‌شود. اطرافیان آنها نیز که جماعتی غلامان و وابستگان جاهل‌تر هستند، وقتی بهره‌هایی از مملکت را به اقطاع بر عهده می‌گیرند، داد فسق و فساد را به تمامی می‌دهند و مملکت را به استیصال و حکومت را به سقوط می‌کشند، آنچنان که اتابک محمد جهان پهلوان در دورهٔ سلطان طغرل بن ارسلان «شست هفتاد عَلم از بندگان خویش در مملکت نصب فرمود و هر یکی را به شهری و ناحیتی نامزد کرد به امید آنک چون بندگان باشند»، فرزندان او را از خصمان امان دهند. اما در عمل آنان کافر نعمتی در پیش گرفتند و «خود سرهای فرزندان در سر ایشان شد و همان بندگان، مُلک بر فرزندان او و سلطان منّص کردند و حکم ایشان به سبب اقطاع‌داری از ولایت و شهرها زایل کردند، و هر بنده‌ای بر طرفی فرمان روان شد و از اطراف، نظر بیگانگان در ملک افتاد.» (همان: ۳۳۵) و بعد از مرگ اتابک جهان پهلوان، همین بندگان با «نهب و غارت پارس و اموال آن نواحی» «ممکن و محتشم و محترم» شدند و این اعمال را به بهانهٔ مبارزه با خوارزمشاهیان انجام دادند. اما در عمل سرهای خویشان و خان و مان خود و کلّ عراق را در سر این کار نهادند. راوندی می‌گوید: «شنیدم که در میان نهبها و آنچه از غارت پارس آورده بودند جامهٔ خوابی به اصفهان از بار برگرفتند کودکی دو سه ماهه مرده از میان جامهٔ خواب به در افتاد. و همچنین دیدم که مصاحف و کتب وقفی که از مدارس و دارالکتبها غارت کرده بودند در همدان به نقّاشان می‌فرستادند و ذکر وقف محو می‌کردند و نام و القاب آن ظالمان بر آن نقش می‌زدند و به یکدیگر تحفه می‌ساختند. و فساد آشکارا بر عراق از آن شد که از ترکان هر وشاقی که بر ولایتی استیلا می‌یافت قانونی از سیر آبا و اسلاف نمی‌دانست در پادشاهی که بر آن برود، هرچ می‌خواست و می‌رفت می‌کرد.» (همان: ۳۳۶)

طغرل بن ارسلان بن طغرل (۵۷۱ - ۵۹۰) آخرین پادشاه از سلجوقیان عراق که همزمان با خوارزمشاهیان بر مناطقی چون اصفهان و همدان حکومت می‌کرد - چون حکومت سنجر، آخرین پادشاه از سلجوقیان بزرگ در سال ۵۵۲ به پایان رسیده بود - «با علما و حکما و فصحا و زهاد و عباد مؤانست تمام داشتی و با شعرا و ندما روز می‌گذاشتی. روز به تحصیل هنر مشغول

بودی و شب زیارتگاه‌ها پیمودی. به کم‌تر عالمی تقرّب نمودی و دست در هر زاهدی سودی.» (همان: ۴۲) و در جای دیگر از همین تاریخ گفته شده است که «در بزم بر فضلا نکته‌ها بگرفتی و بر شعرا هر سخن بیفزودی و شعرهای او در زبان عوام مشهور و مذکورتر از آن است که با شرح حاجت افتد و بیتها خوش افتادی.» (همان: ۳۳۳) این پادشاه که راوندی او را «سلطان شهید و پادشاه سعید» می‌خواند، در سنهٔ سبع و سبعین و خمسمایهٔ (۵۷۷) به هوس آموختن خط می‌افتد و در پیش عمومی راوندی تعلیم و تمرین خطاطی می‌کند و پس از کسب مهارت، برای تبرک، آغاز به کتابت «مصحفی سی پاره» می‌کند و هر چه را که او می‌نوشته است، نقّاشان و مذهبیان، آن را «به زر حلّ تکحیل می‌کردند». نویسندهٔ راحهٔ الصدور نیز به دلیل مهارت در کار، یکی از کسانی بوده است که در تکحیل نوشتهٔ سلطان طغرل مشارکت داشته است. «هر جزوی سی پاره، صد دینار مغربی خرج می‌شد، و آن مصحف بعضی پیش پادشاه عادل علاءالدین خداوند مراغه مانده است و بعضی پیش بکتمر پادشاه اخلاط و بعضی پیش نقّاشان.» (همان: ۴۴)

بر اثر تلاشهای سلجوقیان عراق، به خصوص طغرل بن ارسلان، «همهٔ امرای عراق به تحصیل هنر و خواندن کتب پارسی مشغول» می‌شوند. و «به عهد آن پادشاه بزرگ‌زادگان همه به مکتب می‌نشستند و هنر را و آخر بود و هنرمند می‌آسود، و هر خطاطی ده جا مکسب داشت و هر ادیبی دو سه مکتب داشت.» (همان: ۴۴) عیب اساسی این گونه‌عنایت افراطی به امور فرهنگی و هنری به وسیلهٔ شخص شاه، غفلت از طبیعی‌ترین وظایف مملکت‌داری است که در این دوره به سرعت نتایج معکوس خود را در سقوط سلجوقیان عراق به نمایش می‌گذارد. درست است که کتابت قرآن ثواب بسیار دارد، ولی هیچ‌کس از یک سلطان آن هم در آن دوران پر بحران، انتظار انجام کاری را ندارد که از مسئولیتهای هنرمندان و خطاطان است. البته این واقعیت را نیز نباید نادیده انگاشت که آن اقدامات، پیامدهای مثبت بسیار نیز با خود به همراه داشت که یکی از آنها گسترش ادبیات و هنر در پایان دورهٔ سلجوقیان در عراق بود. پس از حملهٔ بنیان‌کن مغول و نابودی همهٔ مراکز علمی و فرهنگی در خراسان، ادبیات و هنر ایران، تداوم خود را مرهون تلاشهای سلجوقیان عراق و سلجوقیان روم است که در مناطقی چون عراق عرب و ترکیه و سوریه، مراکز متعدد علمی و فرهنگی با زبان فارسی برای پناهندگان ایرانی مهیا می‌کنند و انقطاع چندان اساسی در سیر ادبیات فارسی به وجود نمی‌آید. یکی از محصولات مثبت این گونه اقدامات، تکوین آثار مولوی و سعدی در قرن هفتم است که به رغم حضور همیشگی مولانا در قونیه و مسافرت سی ساله و حتی افزون‌تر سعدی در ممالک عربی و ترکیه

و شام، تداول زبان و ادبیات فارسی در آن مناطق از چنان گسترشی برخوردار است که گویی این دو شاعر بزرگ در مرکز زبان مادری خود زندگی می‌کرده‌اند. واقعیت انکارناپذیری که دیگران نیز بر آن مهر تأیید زده‌اند این است که اگر چه «سلاطین سلجوقی خود در زمینه اقسام هنر، فضل و کمال والایی نداشتند، اما در ایام فروان‌روایی آنها و به تشویق و حمایت آنها پیش‌رفت زیادی در انواع هنر حاصل آمد. حکومت نسبتاً با ثبات و کارآمدی که تحت رهبری آنها استقرار یافت، موجب گردید طبقات مختلف مردم در امنیتی نسبی به زندگی و مشاغل خود ادامه دهند.» (لمبتون ۱۳۶۶: ۲۰۲)

وزیران بی‌درایت

اما در مقابل وزرای بی‌درایت و صاحب‌نامی چون نظام‌الملک توسی، وزیران دیگری نیز هستند که در تاریخ سلجوقی به بی‌سوادی و سفاقت و ناکارآمدی معروف‌اند؛ یکی از آنها خطیرالملک ابومنصور یزدی است که در صحبت با علماء نمی‌داند که لوط پیامبر مقدم است یا پیامبر اسلام. این وزیر «چهل و پنج سال در دواوین سلاطین بزرگ به اسم وزارت یا استیفا یا اشراف یا انشا موسوم و دائماً به عیش و طرب مشغول و از زیور تمامت کمالات نفسانی و فضائل انسانی عاقل و از تدبیر ملک و ترتیب امور دولت متغافل و ذاهل» بود. (منشی کرمانی ۱۳۶۴: ۵۵) او که دو بار به وزارت می‌رسد، وزارت دوم خود را با توسل به دختر نظام‌الملک که ابن‌چهریر او را در نکاح خود دارد، به دست می‌آورد. خطیرالملک که مدتی وزارت سلطان محمد ملکشاه را بر عهده دارد؛ (عقیلی ۱۳۶۴: ۲۳۲) در امور عادی نادان و گمراه و در کار وزارت، فردی بی‌مایه و تهی‌دست و پر حرف و گزافه‌گو است و از اشتباه و خطا نمی‌ترسد. (بنداری اصفهانی ۲۵۳۶: ۱۱۹) به این خاطر است که همگان در باره او بد نوشته‌اند: «الاغی مسلح و جفته‌انداز و گازگیر و لگد افکن و خلاصه چموش... معدن تقلب و تزویر و منبع مکر و حيله...مردی ضخیم و گنده... که از ضخامت جثه تابوتی بزرگ را پر می‌کرد ولی در عین حال خرد او از تار عنکبوت سست‌تر بود.» (بنداری اصفهانی ۲۵۳۶: ۱۱۷) او وزیری به غایت جاهل بود و به خر شهرت یافته بود. در باره او گفته‌اند: ای خر ترا به میبد نه نان بُد و نه می بُد / عزلت خجسته پی بُد ای قلتبان جولاه. (ابوالرجاء قمی ۱۳۶۳: ۲۱۷)

هم‌زمان با خطیرالملک، افراد دیگری نیز هستند که در جهالت و پستی جایگاهی کمتر از او ندارند. یکی از این افراد، کامل بن کافی اصفهانی است که نایب و برادر زن خطیرالملک است.

او را با صفاتی چون «دراز قدی بی فایده» و «پست فطرت» و «از خود راضی و سخن چین» و «استهزا کننده دیگران» یاد می‌کنند. (بنداری اصفهانی ۲۵۳۶: ۱۱۹) در باره زین الملک ابوسعید هندو نیز که هم‌زمان با حضور خطیر الملک در دربار، مستوفی سلطان محمد بن ملکشاه است و «به گزاف مال از مردم می‌گرفت و به اسراف خرج می‌کرد» و بعد از کنار زده شدن سعد الملک وزیر، گرفتار و محبوس می‌شود، (همان: ۱۰۶) نیز گفته‌اند بعد از خلاصی از حبس «بدون شغل به لشکرگاه وارد شده سپس داخل بزرگان شد و به مقام و مرتبه رسید در صورتی که از کمترین فهم و خردی خالی بود. از دلائل نادانی وی یکی این بود که وقتی کاغذی به وی دادند که از طرف دیوان قراری بنویسد همان‌طور که معمول است، او چنین نوشت: الاستقرار. استقر، فعل ماضی را با الف و لام (که از خواص اسماء است) کتابت کرد.» (همان: ۱۱۵) این بار نیز که هم‌زمان با وزارت خطیر الملک است ارباب مناصب بر زین الملک حسد می‌برند و سلطان را به حبس و قتل او وامی‌دارند. (همان: ۱۲۰)

و شمس الدین ابوالنجیب درگزینی که وزارت دو پادشاه سلجوقی، سلطان مسعود و سلطان محمد را مباشرت می‌نماید، فردی «جاهل و عامی و از تمامت معالی و معانی عاطل و خالی، اصالت نسبی نیز نداشت.» (منشی کرمانی ۱۳۶۴: ۸۳) به قولی دیگر «چنان که استر را تفاخر بود بدان که خالش اسب است، تفاخر او بدان بود که قوام الدین ابوالقاسم [درگزینی] خالش بود.» (ابوالرّجاء قمی ۱۳۶۳: ۱۴۹) در جهل بدان پایه است که «وقتی خواجه کمال الدین ابو شجاع زنگانی که سرور و سردفتر علما و وزرای عهد بود از بغداد به عراق عجم آمد و راه‌ها و سیل در آن زمان به سبب غلبه قطاع الطریق مخوف می‌نمود، شمس الدین ابونجیب با او گفت: که مگر بر جعه آمدی که سالم ماندی، کمال الدین گفت: جاده باید گفت. شمس الدین ابوالنجیب جواب داد که غلط گفتم، جعه آنست که کمان در آن نهند. کمال الدین گفت: ای خداوند آن جعبه است که تیر در آن نهند.» (منشی کرمانی ۱۳۶۴: ۸۴) نویسنده تاریخ الوزرا در تعجب است که او را «با مروّتی که بود» چرا «سیل هجو روان می‌آمد» و این معنی را از جاده انصاف دور می‌داند. اما وقتی در ادامه مطالب خود، یک صفحه بعد می‌نویسد: «در مروّت شمس الدین شک نبود، اما به حکم آنکه جاهل بود، مروّت او با جاهلان بودی. ابری بود که جز بر مزبله نیارد؛ سیلی بود که بر زمین خراب آمدی.» (ابوالرّجاء قمی ۱۳۶۳: ۱۵۴-۱۵۵) از جهالت‌مآبی و جاهل نوازی او به راحتی می‌توان دریافت که چرا آماج هجو و استهزای شاعران و نویسندگان قرار می‌گیرد. مؤیدالدین محمد بن ابی الهیجاء در هجو او می‌گوید: در دست وزارت

از تو خرتز ننشست. (همان: ۱۵۶) و قاضی شروانی در باره بی‌توجهی او به شاعران می‌گوید: به نزد خواجه بردم دُرُج شعری / که شعری با بلندی بود از او پست. مرا از دیگران نشناخت خواجه / به هشیاری همانا بود سرمست. درو بود اعتقاد من به کَرّی / ندانستم که مسکین کور هم هست. (همان: ۱۵۳) معین‌الدین ساوی نیز که نایب او بود دست کمی از رئیسش نداشت. قاضی شروانی در باره هر دو سروده است: نایب خواجه معین آن ساوی عوآن دون / گریز گردون گردان بی زر و بی زور به. خواجه چون کر شد به گوش، او کور می‌باید به چشم / نزد عقل از روی معنی نایب کر، کور به. (همان: ۱۷۳-۱۷۴) این وزیر و معاون او را شاعران بارها هجو کرده‌اند. نمونه‌هایی از این هجویات را می‌توان در تاریخ الوزرا دید. (همان: ۱۷۶-۱۸۳)

تاج‌الدین ابوطالب شیرازی نیز که از وزرای سلجوقی است با این صفات معرفی شده است: «فاما جهل و غباوت و تکبر و سفاهت و بی تدبیری و وقاحت او نهایت نداشت و در راندن شغل وزارت متحیر و عاجز چون خر در خلاب می‌ماند و به خصال ذمیمه مبعوض اعیان دولت آمد.» (منشی کرمانی ۱۳۶۴: ۸۳) تاریخ نگار دیگری در باره او می‌گوید: «زعارتی به افراط در طبع تاج الدین بود... او را بر همه کس خشم بود، با همه کس چون شتر گردن کژ داشتی.» (ابوالرّجاء قمی ۱۳۶۳: ۱۴۳) «خشک مغزتر از گوز بود، جماعتی غمازتر از آفتاب در سلک او منتظم شدند، با آن که نیم مرده پیری بود، وزیر شد.» «پرده‌دار او هم چون جلاّد بودی نه چون پرده‌دار.» «نیابت به مخلص‌الدین ساوی داد، پیر و فرتوت بود. بر احوال عراق وقوفی نداشت. مرده‌ای بود که مخلص‌الدین او را تکفین می‌کرد.» (همان: ۱۴۴)

عزّالملک مجدالدین بروجردی نیز که در سن هفتاد سالگی وزارت سلجوقیان را برعهده می‌گیرد «بد خلق و سفیه و هرزه‌گوی و طامع بود و از هنر و ادب خالی.» (منشی کرمانی ۱۳۶۴: ۸۱) «یمنه و یسره می‌زد و آتش ظلم و بیداد می‌افروخت و جهان را می‌سوخت، تا مالی طائل و یساری فروان بیندوخت و چون اتابک آق سنقر وفات یافت او را گرفته به مصادره و مطالبه معذب داشتند تا آن چه او را بود از صامت و ناطق تمامت به خزانه سپرد و در حبس بر بدترین حالی بمرد.» (منشی کرمانی ۱۳۶۴: ۸۲) و دیگری می‌نویسد: «عزّالملک سفیه و جاهل بود، به ارباب مناصب التفات نمی‌نمود. هم چون گرگ بود که هر چند پیرتر شود، بتر باشد.» او «جمال الاسلام منهاجی و شهاب گرجی را وکیل شرع فرموده بود. هر دو آتشی بودند که از آن جز دود نبود. شفقت عزّالملک، جز بر سیم و املاک خویش ندیدندی. او در جهل نمونه بود. گفتی فلان حبّ لیلی می‌برید، بدان "اللیل حبلی" خواستی. جمال الاسلام و شهاب گرجی در تزویر و تلبیس تا

حدی چابک دست بودند، که اگر به حج رفتندی، بیم آن بودی که بر خانه کعبه دعوی کنند.»
(ابوالرجاء قمی ۱۳۶۳: ۱۱۵ - ۱۱۶)

قوام الدین ابوالقاسم انسابادی درگزینی نیز به دستور سلطان محمود بن محمد وزارت عراقین را می‌یابد و وزارت سلطان سنجر را نیز تقلد می‌نماید. با آنکه ممدوح بعضی از شعرا از جمله سنایی است، وزیری با تهوّر و تجبّر است و در فضل و هنر متوسط و بر سفک دماء و استیصال اکابر و قتل اعیان دولت اقدام می‌نماید و یکی از مقتولان او خواجه عزیز الدین اصفهانی، مستوفی ممالک است که از قدیم با وزیر مصافات و موالات دارد. (منشی کرمانی ۱۳۶۴: ۷۴ - ۷۵) وزیر از عزیز الدین می‌خواهد در حساب خوزستان «سنگ الوزن» اضافی به کار برد، و او موافقت نمی‌کند و ماجرا را نیز بر سر زبانها می‌اندازد و وزیر نیز از سر خشم او را در قلعه‌ای محبوس و سپس به قتل می‌رساند. (ابوالرجاء قمی ۱۳۶۳: ۲۰ - ۲۱) علاء الدوله رئیس همدان نیز در اصفهان و در یک مجلس به وسیله یکی از طرفداران درگزینی به ضرب چاقو کشته می‌شود و هم‌چنین رئیس ساوه بعد از دست‌گیری و حبس، به دستور درگزینی به قتل می‌رسد. (عماد الدین الاصفهانی ۱۹۸۰: ۱۴۱) از دیگر کشتگان او عین القضات همدانی است که علامه علمای وقت خود است «به سبب تهمتی که در باب عقیدت وی، علمای روزگار بر وی در بستند بر در مدرسه‌ای که آنجا تدریس می‌کرد فرمود که بیاویختند.» (منشی کرمانی ۱۳۶۴: ۷۴ - ۷۶) و این در حالی بود که خود او متهم به اسماعیلی‌گری بود و سپاه امیر شیرگیر را که سلجوقیان برای محاصره قلعه الموت فرستاده بودند؛ آنچنان تضعیف کرد که نظام آن از هم فروپاشید و الموتیان آن را نابود کردند و نیز بارها امرای محلی را بر ضد سنجر تحریک و به جنگ و درگیری با او کشانید. (عین القضات ۱۳۷۷ ج ۳: ۱۰۷ مقدمه منزوی) بعضی از محققان او را یکی از "فاسدترین صاحب منصبان دستگاه سلجوقی" قلم‌داد کرده‌اند، به دلیل آن که علاوه بر نقش مستقیم در توطئه و قتل شماری از بزرگان، از راه مصادرات و جرائم نیز ثروت انبوهی برای خود فراهم می‌آورد. از قول بنداری نقل شده است که «وی قتلغ رشیدی، حاجب مخصوص (استاد الدار) محمود بن محمد را صد و ده هزار دینار جریمه کرد؛ و نیز از یک بازرگان همدانی سی هزار دینار بیرون کشید. از رئیس همدان بیست هزار، و از رئیس تبریز هفتاد هزار دینار اخاذی نمود و بر تاج‌الدین دولت‌شاه بن علاء الدوله و مادر و وزیرش یک‌صد و پنجاه هزار دینار مقرر داشت.» خاندان خود بنداری نیز از تعرض او مصون نمی‌مانند. یکی از عموهایش که در دیوان استیفای محمود بن محمد کار می‌کند با توطئه درگزینی، در برابر سی‌صد هزار دینار

وعدۀ کارسازی وزیر برای سلطان، به دستور سلطان محمود محبوس می‌شود. عموی دیگر و پدر بنداری نیز به دستور درگزینی به زندان افکنده می‌شوند و املاکشان به تصرف درمی‌آید. (لمبتون ۱۳۶۶: ۲۴۳) یکی از تاریخ نگاران، به رغم جانب داری از او، می‌نویسد، او همه را مانند دسته جاروب برای مذلت خاک رُفتن به هم می‌بست. او دیگران را مانند بیمار نقرس و دق می‌دانست که به یکی باید نان کمتر داد و به دیگری، آب اندک‌تر. «متصور او بود که از ایشان نه خمیر آید و نه فطیر. همه را چون جرعه [باید] دور افکند. جماعتی را که تعرض رسانید، ایشان را بصل گنده می‌دانست که در دیگ از آن ناگزیر باشد.» (ابوالرّجاء قمی ۱۳۶۳: ۹) به این خاطر است که او در زندگی از نظر روانی خود را فردی تنها و افسرده و گرفتار تصور می‌کند که هیچ گونه راحتی و رهایی و خوش عاقبتی برایش متصور نیست. زیرک و رزاق همدانی می‌گوید به دلیل آشنایی با محافظان دیلمی وزیر، یک شب از دریچۀ بام استراق سمع می‌کردم. شنیدم که در مجلس شراب وزیر، در حالیکه کنیزکان با چنگ و موسیقار، مسیحاوار احیای مردگان می‌کردند «در میان مستی، خواجه کنیزی را گفت: اورامنی بگوی. کنیزک کنیزی دیگر را گفت: خواجه بادیه رفت، اورامنی بزن. قوام الدّین این طیبیت بشنید. بخندید. دستارچه در دست داشت می - بیرون آیم.» (همان: ۱۱) نویسنده تاریخ الوزرا که از طرفداران این وزیر است در تحلیل این گفته‌ها می‌گوید: «قوام الدّین در این قضیت سنگ آسیا بود، که دانه را زیر و زیر کند و بانک دارد؛ نیزه بود که جراحت می‌کند و می‌نالد؛ کمان بود که چون تیر اندازد نعره برآورد؛ شراب‌خوار بود که روی ترش کند و لذت یابد.» (همان: ۱۱) عماد الدّین از شاعران هم‌عصر او در باره این وزیر و وزیران بعد از او می‌گوید: من به عهد قوام می‌گفتم / اینت دورِ خران بی خبران. بعد از آن خواجهگان فراز رسند / که بدانند قدر پر هنران. قدر دورِ خران ندانستم / تا رسیدم به دورِ کون خران. (همان: ۱۰) در این دوران که به قول یکی دیگر از شاعران، دستور دراز دست کوتاه بینی / با خلق جهان چه می‌کند می‌بینی، صارم الدّین خیره، یک شاعر دیگر به صراحت می‌گوید که خردمند باید: در زاویه‌ای نشیند و می‌نگرد / تا دولت درگزینیان درگذرد. (همان: ۱۵ و ۱۲)

ابوالقاسم درگزینی، که وزارت دو سلطان سلجوقی، یعنی محمود و طغرل دوم را در فاصله سالهای ۵۱۸ تا ۵۲۱ و ۵۲۳ تا ۵۲۸ بر عهده می‌گیرد، در کارنامه خود اعمال مثبت نیز دارد. او برای حفظ وحدت امپراتوری سلجوقی اقدام به اصلاحات ضربتی می‌کند و برای این کار در صدد کاستن از رقابت خراسانیها و عراقیها برمی‌آید و می‌کوشد بار دیگر سلطۀ خراسانیها را بر عراقیها

برقرار سازد. برای این کار به «تصفیه کارگزاران و نظامیان وابسته به جناح تجزیه طلب» می‌پردازد و شماری از آنها را برکنار می‌کند و دارایی دیوانیان و نظامیان و برخی خاندانهای بزرگ و حامیان این جریان سیاسی را مصادره می‌کند. او همچنین برای اصلاح مملکت قطعه قطعه شده و خزانه خالی و سلطان ضعیف، و پراکندگی نیروها و گشاده دستی آنان در ظلم بر مردم، دایره اختیارات شاهزادگان و امیران نظامی را محدود می‌سازد و علاوه بر تصرف اموال، با جابه‌جایی اقطاع مقطعان، از مستحکم شدن بنیان سلطه آنان جلوگیری می‌کند. به این خاطر مخالفان بسیاری در میان رجال بلند پایه حکومتی پیدا می‌کند و آنان طغرل را برای برکناری وزیر تحت فشار قرار می‌دهند. «از دشمنان سرسخت درگزینی، پسر و پیروان امیر شیرگیر بودند که همواره وزیر را مقصر قتل مخدوم خود می‌دانستند.» رفتاری که با جسد وی می‌کنند، نشان دهنده عمق کینه دشمنانش از اصلاحات وی است. «بر فور جسد درگزینی تکه تکه شد. کاسه سر او را خالی کردند و آن را برای فرزند شیرگیر بردند. او نیز کاسه سر وزیر را آبشخور سگها کرد.» (بنداری اصفهانی ۲۵۳۶: ۱۹۸) یکی از اتهاماتی که برای موخه جلوه دادن قتل درگزینی غلم می‌شود همکاری او با اسماعیلیان الموت است. مرگ او دو سال بعد از به دار کشیدن عین القضات اتفاق می‌افتد.

شمس الملک عثمان بن نظام الملک نیز که وزیر سلطان محمود بن محمد است، دارای این خصوصیات است:

«در غایت بخل و نهایت خست و امساک و بر جمع مال و استیصال اغنیا حریص، و از ظلم و بیداد نامحترز، و بر تخریب بلاد و تعذیب عباد مصر.» (منشی کرمانی ۱۳۶۴: ۷۳ - ۷۴) نظام الدین تغار بیگ کاشغری نیز که از طایفه متمولان و بازرگانان دیار ترک است و به زعارت شرارت و سوء خلق و فرط بخل معروف است «وزارت سلطان سنجر را به هزار هزار دینار نیشابوری بخريد و در محرم سنه عشر و خمس مائه به اجتاب خلعت وزارت مخصوص شد...» (همان: ۶۱) و «چون لئیم طبع و بازرگان خلق و جاهل و طامع و کریه منظر و مبعوض لقا بود، و مع الحمی رمد مواعید عرقوب بی حد دادی، و سخنان دروغ بسیار گفتمی، خواص و عوام جهان او را دشمن گرفتند و دلهای صغار و کبار به عداوت و میغضت او ملئ شد.» (همان: ۶۲) این حکایت را برای نشان دادن سفاهت او آورده‌اند که «توقعش "احمد الله علی نعمه" بود، یعنی که نظام الملک نیز همین توقع می‌کرد و "شتان بین محمد و محمد". روزی علی رؤس الاشهاد در دیوان گفت که محمد و احمد در عربیت نه یکیست و هر دو نام پیغمبر علیه السلام؟ جواب

دادند که: بلی. گفت که: من توقیع را تغییر می‌کنم و "محمد الله علی نعمه" می‌نویسم. حاضران مجلس خصوصاً افاضل دیوان از سخن آن علج متعجب شده بسیار بر وی خندیدند. (همان: ۶۲) غرزن خطاب کردن او به معین‌الدین اصم که از کبار فضلا و منشی حضرت سلطنت است نیز یکی دیگر از سفاهتهای او است که باعث ناراحتی معین‌الدین و غیبت چند روزه او از دربار و بازخواست وزیر به وسیله سلطان می‌شود و او ضمن عذرخواهی، «گفت به ولایت ما عبارت غرزن میان دوستان باشد و آن را قذف و شتم ندانسته و از راه مصادقت و مخالفت با یکدیگر گویند.» (همان: ۶۲) عزالملک بن نظام الملک نیز «مردی شریب و خمیر و فاسق و عیاش و متهتک» است و «از تدبیر امور ملک غافل و متهاون بود و سلطان برکیارق چون عدم استعدادش معلوم کرد، این منصب از وی فروگشوده به برادرش مؤید الملک داد.» (همان: ۵۲)

اما از آنجا که سلجوقیان همه چیز را با خاصیت تداوم بخشی به حکومت و مشروعیت خود می‌نگرند، می‌کوشند موجودیت و مشروعیت همه فرقه‌ها، حتی رفتار و آداب و سلوک رایج در میان مردم را نیز اگر نه به طور رسمی، لاقلاً به صورتی غیر رسمی و با چشم پوشی، مجاز تلقی کنند تا هرگروهی از جمعیت جامعه با دل‌بستگیهای خود، به نوعی خود را سرگرم کند و داعیه ستیزه‌گری و مخالفت با حکومت را در سر نپروراند. یعنی در واقع به همان سان که در حوزه حکومت‌داری به شیوه ملوک الطوائفی عمل می‌کردند، در رفتار با آداب و آیین و عادات و سنن و مذهب مردم نیز چنین رفتاری را در پیش می‌گیرند. به همین خاطر است که در این دوره در کنار میدان دادن به تبلیغات و تعلیمات فرقه‌های مذهبی، اهل خمر و خمار و اهل سماع و موسیقی و سایر عاداتهای تفننی و تفریحی نیز از آزادی عمل برخوردار می‌شوند.

«در دیوان بعضی از شاعران عصر - از جمله خاقانی - از آلات و آهنگهای موسیقی چنان یاد می‌شود که از رواج و اهمیت فوق العاده آن حاکی می‌نماید... تداول رقص در بین صوفیه این عهد زمینه رواج این هنر را در مجالس عیش و طرب در بین عام و خاص نشان می‌دهد. از علاقه‌ای هم که درین دوره به مراتب بیش از ادوار گذشته، به صنایع بدیعی در شعر اظهار می‌شد - از جمله نزد ادیب صابر و عبدالواسع جبلی در دستگاه سنجر و نزد رشید وطواط در دستگاه خوارزمشاهیان - شیوع ذوق تجمل‌گرایی را که یک عامل عمده در پیدایش رنسانس در زمینه هنر محسوب است، درمی‌توان یافت. این نکته هم که شعر عصر، از جمله در کلام انوری، خاقانی و ظهیر فاریابی به نحو بارزی شامل اشارات و تلمیحات به علوم رایج عصری و اصطلاحات و الفاظ قرآنی، عرفانی و فلسفی است حاکی از ارتباط آن با محیط اعیانی عصر و با

ذوق طبقات تربیت یافته وابسته به دیوان و درگاه می‌نماید که لاجرم تفنّن‌گرایی آنها را در پسند شعر عامل عمده‌ای در نفوذ روحیهٔ رنسانس در شعر - نیز مثل سایر هنرها - نشان می‌دهد.»
(زرّین کوب ۱۳۸۴: ۴۸۱ - ۴۸۲)

زمینه‌های اقتصادی

بالا بودن بسامد شکایتها و گله‌گزاریه‌ها از روزگار که یکی از خصوصیات شاخص فکری در سبک عراقی و ادبیات عصر سلجوقی و خوارزمشاهی است، بر این حقیقت دلالت دارد که اوضاع سیاسی و اجتماعی و به تبعیت از آنها، اوضاع اقتصادی و فرهنگی جامعه به قدری نامطلوب بوده است که اغلب اندیشمندان در آثار خود به نکوهش آن پرداخته‌اند. اگر چه بخش عمده‌ای از این نارضایتیها ناشی از این واقعیت بوده است که دورهٔ حکومت غزنویان و سرازیر بودن ثروت جهادگرها و کشورگشاییهای مذهبی و توزیع قسمتهایی از آن به جامعه و عدم سخت‌گیری در انواع مالیاتها دیگر در دورهٔ سلجوقیان به پایان رسیده است، اما بخش عمدهٔ نارضایتیها نیز به این حقیقت مرتبط بوده است که حکومت سلجوقیان، بیشتر شیوهٔ ملوک الطوائفی را در پیش گرفته است و هر بخش از مملکت را به یک قوم و قبیله‌ای از خود سپرده است و همه نیز تازه به دوران رسیده‌هایی محرومیت کشیده هستند که انبوهی از افراد گرسنه و آزمند نیز گرداگرد آنها را فراگرفته است و هر کدام به گونه‌ای مشغول غارت مردم هستند. راوندی در مقدمهٔ کتاب خود در خلال یک شکواییهٔ طولانی به این حقیقت اشاره دارد: «و کدام فساد از این بدتر است که دبیری رافضی یا اشعری که چندانک باشند دبیران بد دین از این دو مذهب باشند، قلم در املاک مسلمانان کشند و می‌نویسند به ناوجب که صد دینار از دیه فلان و پنجاه دینار قصابان و صد بقالان و پانصد بزآزان و چندین فلان و چندین فلان بدهد، و این خطاها دبیران به دست سرهنگان می‌دهند که به زخم چوب بستان، و فرع دبیران و پامزد سرهنگان بر سر، که تحصیل این ناوجب می‌کنند. و نزد عقلا ایشان که در شهرها به ناوجب مال مسلمانان می‌ستانند و دزدان که ره زنند هر دو یکسان باشند، خون هر دو مباح بود، و هرگز هیچ پاشاه عادل بدین رضا نداد و این بر ننگشاد...» (راوندی، ۱۳۶۳: ۳۲) در این که حکومت سلجوقیان از نوع ملوک الطوائفی است چندان تردیدی وجود ندارد. میس لمتون می‌گوید: «دودمان سلجوقیان خود را حافظ یک ایل یا مجموعه‌ای از ایلات تصوّر می‌کردند... مملکت ملک طلق "خان" سلطان محسوب می‌شد که به نیابت از قوم خود مالک چنین ملکی شده بود، هر چند می‌توانست آن را

تا حدود معینی به دیگری انتقال دهد. رسم جاری خان سلجوقی این بود که قسمتهای مختلف از کشور خود را به اعضای کوچک‌تر خاندان خود یعنی پسران و برادران و دیگران واگذار کند.» (لمتون ۱۳۴۵: ۱۳۲ - ۱۳۳)

روال کار در این گونه حکومتهای ملوک الطوائفی چنان است که وقتی ولایتی را به امیری واگذار می‌کنند، آن امیر برای خود وزیری تعیین می‌کند و آن وزیر نیز دبیری را به خدمت می‌گیرد و به کمک این دبیران بدین است که امرا و وزرا اموال مردم را به عنوان انواع مالیاتها چپاول می‌کنند. اگر چه این گونه اعمال مستقیماً به دستور امیر و وزیر انجام می‌شود اما نویسندگانی چون راوندی، به دلیل ارتباط با دربارها و هراس از قهر و قمع آنان، همه تقصیرات را به دبیران منسوب می‌کنند: «حالی چون ولایت به امیری دهند، وزیری ناکس دبیرگان خس را بخواند و حال ولایت باز خواهد، ایشان هیچ قانون خراج و جزیه الیهود و ارتفاع اقطاع پیش نیارند، آن کتب که از زند و استا و کتب دهریان پلیدتر است پیش آرند که فلان ظالم چندین دستارچه و نزوله و شراب بها و مال السلاج و نعل بها بستند تفصیل کنند و بستانند. و این ترک را چنان نمایند که این حقّی واجب است. و علما را چندان افتاد ازین بنیاد که هیچ را زبان گفتار نماند، و چون علما را حرمت نماند کس به علم خواندن رغبت نمی‌نماید، و در شهر سنه ثمان و تسعین [خمسمایه] در جمله عراق کتب علمی و اخبار و قرآن به ترازو می‌کشیدند و یک من به نیم دانگ می‌فروختند، و قلم ظلم و مصادرات بر علما و مساجد و مدارس نهادند، و هم‌چون از جهودان سرگزیت ستانند در مدارس از علما زر می‌خواستند، لاجرم مُلک سرنگون شد.» (راوندی ۱۳۶۳: ۳۲ - ۳۳)

اصطلاحات مالی و مالیاتی در تشکیلات حکومت سلجوقیان، به قدری از تعدّد و تنوع برخوردار است که شاید بتوان گفت بدون اغراق با همه اصطلاحات مالی رایج در همه تشکیلات اداری در عصر سامانیان و غزنویان و مغولان و تیموریان برابر است. فراوانی این اصطلاحات از این حقیقت حکایت دارد که در این دوره، مردم با شیوه‌ها و شگردهای مختلفی از استثمار اقتصادی به دست حکومت مواجه بوده‌اند که پیش از این سابقه نداشته است. در این دوره علاوه بر استفاده از اصطلاحات اقتصادی در حکومت‌های گذشته، شماری از اصطلاحات جدید نیز در حوزه دیوان استیفا رواج پیدا می‌کند که اغلب آنها فقط خاص همین دوره است و حتی در دوره مغول و تیمور نیز از آنها استفاده نمی‌شود. بعضی از این اصطلاحات اقتصادی عبارت‌اند از: ایغار، تسویغ، تلجنه، حشری، طسق، طعمه، عبره، مال السلاج، موافقه، ضریبه، طیارات، خوانسالار،

خفرات، مقاسمه، مراعی، مکوس. (میراحمدی ۱۳۶۸: ۲۴۱ - ۲۵۱؛ لمتون ۱۳۴۵: ۱۵۶؛ لمبتون ۱۳۶۶: ۲۴۱ - ۲۴۲؛ راوندی ۱۳۶۳: ۱۷۷)

وصول مالیاتها و خراجهای مختلف از مقطعات و مناطق مختلف روستایی به وسیله مستوفیان، در بعضی موقعیتهای آنچنان وضعیّت مردم را در این منطقه‌ها به افلاس و استیصال می‌کشاند که گاه عموم مردم یک منطقه در برابر دیوان حکومتی اجتماع می‌کنند و خواهان تخفیف در مبلغ مالیات می‌شوند و یا گاه به دلیل ناپایداری اوضاع و خرابی احوال مملکت و گذر لشکرهای گوناگون و تگرگ و سرمای بی‌موقع، مردم بعضی از روستاها به طور دسته جمعی تصمیم به جلائی وطن می‌گیرند. این واقعیتهای، حتّی در نامه‌های رسمی به دربار نیز انعکاس پیدا کرده است و نمونه‌های آن را می‌توان در عتبه الکتبه مشاهده کرد. (لمتون ۱۳۴۵: ۱۵۹-۱۶۰)

بی‌ثباتی و ناامنی، و درگیریها و تغییر مستمر حکومتهای محلی در این دوره، یکی دیگر از عوامل عمده نارضایتی در میان مردم است. «عبور و مرور دایمی قوای مسلّح از دهات و زد و خوردهایی که میان امیران درمی‌گرفت و دسته‌های سپاهیان بیکار و راهزنانی که در دهات سیر می‌کردند کمتر موجب بهبود وضع و حال مردم روستاها می‌شد.» (همان: ۱۵۶) و گاهی مردم یک منطقه آنچنان از دست مالیاتهای سنگین عمّال حکومتی به جان می‌آیند که محصل مالیاتی یا عمّال حکومتی را می‌کشند. چون بعضی از این عمّال علاوه بر مالیاتهای مقرر به مردم تعدّی می‌کنند و طمع رشوه نیز دارند. برای نمونه، یکی از عمّال سلطان سنجر هر سال ۲۴ هزار گوسفند به عنوان خوانسالار از ترکان غز در ختلان می‌گیرد. یک بار وقتی به زبان بر آنها سفاهت می‌کند و رشوه می‌خواهد، آنها او را می‌کشند. بار دیگر سلطان فرد دیگری را بر این کار می‌گمارد و او وعده می‌دهد که راتب مطبخ سلطانی را ۳۰ هزار گوسفند از آنها بگیرد. ترکان غز تمکین نمی‌کنند و شحنه را با استخفاف می‌رانند و لشکری را نیز که سلطان فرستاده است شکست می‌دهند و فرمانده آن را می‌کشند. سلطان خود با لشکری برای تنبیه آنان عازم ختلان می‌شود و بر تضرّع و زندهارخواری و وعده تقبل باج و خراج بسیار از طرف آنها توجّهی نمی‌کند و آنان نیز از سر ناگزیری با شور و شجاعت بسیار می‌جنگند و لشکر سلطان را شکست می‌دهند و خود سلطان را نیز به اسارت درمی‌آورند و دارالملک مرو و نیشابور را چندین روز بیابای غارت می‌کنند و مسجد بزرگ مطرزی را در نیشابور آتش می‌زنند و «نهان خانها و دیوار می‌سفتند و سراپها خراب کردند و اسیران را شکنجه می‌کردند و خاک در دهان می‌آگندند تا اگر چیزی دفین کرده بودند می‌نمودند اگر نه می‌مردند. مردم به روز در چاه‌ها و آهون‌ها و کاریزهای کهن

می‌گریختند.» (راوندی ۱۳۶۳: ۱۸۰ - ۱۸۱) در این ماجرای معروف عُزّان در دورهٔ سنجر، شیخ محمد اکّاف، مقتدا و پیشوای مشایخ عالم و خلف سلف صالحین، و محمد یحیی سرور ائمهٔ عراق و خراسان و پیشوای علما - به تعبیر راوندی (ص ۱۸۱) - با شکنجه کشته می‌شوند. و این محمد یحیی همان کسی است که خاقانی در مقدمهٔ یکی از قصاید عربی خود او را با تعبیر «الصدر السعید الشّهِید الامام المطلق الدّاعی الی الحق العالم المجاهد» نام می‌برد و در سوگ او دو قصیدهٔ غراً سروده است که یکی از آنها این قصیدهٔ معروف است: آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد/ وان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد. (خاقانی ۱۳۷۴: ۱۵۵ - ۹۴۸ - ۸۷۱)

این گونه نابسامانیها و ناخرسندیها ناشی از این واقعیت است که در برهه‌هایی از تاریخ سلجوقیان، مالیاتها به قدری سنگین و ناعادلانه و بی حساب و کتاب است که مردم از پرداخت آنها به شدت ناتوان‌اند. «حمدالله مستوفی که چندین سال مستوفی دستگاه ایلخان بود و گزارش ذی قیمتی از ایران در ایام اخیر ایلخانان از خود به جا گذاشته است می‌گوید که عایدات فارس در عهد سلجوقیان یک میلیون و سی صد و سی و پنج هزار دینار رایج بود. اما در روزگار وی به دو میلیون و هشت صد و هفتاد و یک هزار و دویست دینار رایج بالغ می‌گردید. بنا بر روایت مستوفی عایدات عراق عجم در عهد سلجوقی بیست و پنج میلیون و دویست هزار و اندی بوده است، اما در زمان وی به سی صد و پنجاه هزار دینار تقلیل یافته بود. وی به استناد رسالهٔ ملکشاهی که اکنون از میان رفته است می‌گوید که مجموع عایدات ملک‌شاه دویست و پانزده میلیون دینار زر سرخ بود که معادل پانصد میلیون دینار رایج بود.» (لمبتون ۱۳۶۶: ۲۴۶ به نقل از نزهة القلوب: ۱۱۳ - ۴۸ - ۲۷) اما این عایدات میلیونی که خزانهٔ مملکت را انباشته از ثروت می‌کند، مدتی بعد بر اثر کشمکشها و جنگها و بی ثباتیهای سیاسی و اجتماعی و بی‌درایتی پادشاهان و وزرا و کاهش مناطق نفوذ حکومت مرکزی و نارضایتی گروه‌های مختلف مردم و نظام ناسالم اداری آنچنان کاهش پیدا می‌کند که در روزگار محمود بن محمد، یک روز سلطان و اطرافیانش در خزانه چیزی نمی‌یابند تا شهریهٔ فقاع فروش نیازمند را بپردازند، به ناگزیر چند صندوق خالی از صندوقهای خزانه را به او می‌دهند تا با فروش آنها پولی به دست آورد. یک روز نیز وقتی سلطان محمود از خازن خود طلب غالیه می‌کند، او چند روز از سلطان مهلت می‌خواهد تا آن را فراهم کند؛ چون در خزانه‌ای که پیش از این انباشته از رطلهای فراوان غالیه بود، چیزی بر جای نمانده است. (بنداری ۲۵۳۶: ۲۲۱-۲۲۲)

در دورهٔ سلجوقیان چون «یک دیوان سالاری صاحب مستمری» وجود ندارد، به این خاطر

برای پرداخت حقوق کارکنان دولت «به انواع و اقسام تمهیدات و تدبیرات» متوسل می‌شوند. این موضوع حتی شامل شخصیت دوّم مملکت که وزیر باشد نیز می‌شود. قسمتی از حقوق وزیر «به صورت اقطاع یعنی واگذاری درآمد یک منطقه و یا بعضی از وجوه» پرداخت می‌شود (لمتون ۱۳۸۶: ۵۷) و علاوه بر آن، مزایای دیگری نیز برای وزیر در نظر گرفته شده است. به این خاطر است که در این دوره گاه بعضی از رجال دولت مبالغ گزافی به خزانه پرداخت می‌کنند تا منصب وزارت را از شاه خریداری کنند. چون در جایی که وزیر اصول اخلاقی را زیر پا می‌گذارد می‌تواند از طریق مزایای مختلفی که برای او وجود دارد چندین برابر آن رشوه‌ها برای خود درآمد حاصل کند.

پس از مرگ نظام‌الملک و در یک‌سوم آخر از حکومت سلجوقیان و به خصوص در حکومت نیمه مستقل سلجوقیان عراق، فضای دربار آن چنان آلوده به توطئه و تباهی و قدرت‌گیری رجال و امرای مغرض می‌شود که دیگر، مستوفیان و وزیران بعدی به ندرت می‌توانند بر افزون خواهیها و ترک‌تازیهای این قدرتها که اغلب آن نیز به نوعی یا خانگی هستند و یا با دربار ارتباط مستقیم دارند چیره شوند و اوضاع اقتصادی و سیاسی را در اختیار خود بگیرند و با اصلاحاتی آن را سر و سامان ببخشند. مجدالملک براوستانی به دلیل سخت‌گیری بر صاحبان قدرت در هنگام ریاست دیوان استیفا، دشمنان بسیاری پیدا می‌کند. این امرای با نفوذ از برکیارق می‌خواهند تا او را از وزارت برکنار کند و به آنها بسپارد. اما هنگامی که مقاومت سلطان را می‌بینند خود دسته جمعی وارد سراپردۀ سلطان می‌شوند و مجدالملک را بیرون می‌کشند و پاره پاره می‌کنند. (راوندی ۱۳۶۳: ۱۴۵-۱۴۶) کمال‌الدین محمد بن حسین نیز که بعد از نظام‌الملک بیش از هر وزیر دیگر نظم و انضباط درستی به جمع‌آوری مالیاتها می‌دهد و می‌کوشد تا نظم و نسقی در نظام اقطاع و سر و سامانی به تشکیلات مالی دولت بدهد و در برابر زیاده خواهیها و فساد امرای و کارکنان دولت بایستد؛ به قول راوندی «با کفایت و شهامت، امرای را فرو نمی‌گذاشت و حرمت نمی‌داشت و به قدر و اندازه لشکر نان پاره می‌داد» (راوندی ۱۳۶۳: ۲۳۰) آنچنان درباریان را با خود دشمن می‌کند که امرای حضرت، با قراسنقر حاکم آذربایجان و ازانیه مکاتبه می‌کنند و او نیز که مأموریت تازه‌ای از طرف سلطان یافته است شرط انجام مأموریت را آن قرار می‌دهد تا سلطان «سر و دست محمد خازن» را به او فرستد. و سلطان نیز «مضطر شد و محمد خازن را به زیر علم دست و سر جدا کرد و به قراسنقر فرستاد.» (راوندی ۱۳۶۳: ۲۳۱) نویسنده تاریخ الوزرا می‌گوید «قرار و قاعده‌ای» که او می‌گذارد هیچ وزیری نتهاده است. به استخفاف امیران لشکر

می‌پردازد. همه را سرکه در بینی می‌افکند. عدل و انصاف ظاهر می‌کند که برابر است با عدل کسرا انوشیروان. شب دزدانی که بر شب‌دیز رهوار حمله می‌آورند، چون گوی سرگردان می‌شوند و چون چوگان، کارشان به خم شدن می‌کشد. هیبت او پای ظالمان را به زنجیر می‌کشد. صحیفه عدلی بازمی‌کند که روزگار قابل آن نیست. «او در خرابات بود، سرود می‌بایست گفتن، پنداشت که در مسجد آدینه است، قرآن می‌خواند.» او بدون رفق و مدارا بر اسبی بی لگام و سرکش می‌نشیند و به جای حلقه بر در زدن به آرامی، آتش بر در می‌زند. جماعت او باش را که در سرای سلطان هستند، بیرون می‌کند، دزدان و راهزنان را چون فتراک درمی‌آویزد. بر بیشتر امرا استخفاف می‌کند؛ می‌گوید از شما کاری نیاید. (ابوالرجاء قمی ۱۳۶۳: ۹۵ - ۹۶) اگر نظام الملک با آن علو درجه و مقام و مرتبت بالا، شادروان عدلی را که کمال‌الدین بازمی‌گسترده، در شش - هفت سال می‌گسترانید، از آن عاجز می‌آمد و آن را تکلیف مالایطابق می‌دانست. (همان: ۹۹)

موضوع دیگر حسادتها و رقابتها است که در هرم بالای قدرت از حدت و شدت بسیار برخوردار است. به قول خواجه نصیرالدین توسی، کاری مشکل‌تر از کار وزارت سلطان وجود ندارد؛ چون «به مکان او منافست بسیار کنند و حساد او اولیای سلطان باشند که در منازل و مداخل با او مساهم و مشارک باشند و پیوسته طامعان منصب او منتزه فرصتی، حایل بازکشیده و مترصد ایستاده. و هیچ سلاح او را چون صحت و استقامت نبود چه در سر و چه در علانیت.» (نصیرالدین توسی ۱۳۶۹: ۳۱۸) بر اثر این حسادتها و توطئه‌ها است که اغلب وزرا یا سر سالم به گور نمی‌برند و یا گرفتار عزل و حبس و مصادره اموال می‌شوند. از آنجا که وزرا و حکام ولایات اغلب به دلیل برخورداری از امکانات سیاسی و نظامی و تقرب بیشتر به پادشاه، قدرتی افزون‌تر از سایر مقامات برای دست‌درازی به اموال مردم دارند، از ثروت کلان‌تری نیز بهره‌مند هستند. کیفیت این درازدستیها به دلیل هراس و محافظه‌کاری تاریخ‌نگاران در برابر ارباب قدرت، و نیز کتمان کاریهای مرسوم سیاستمداران همیشه در هاله‌ای از ابهام فرو مانده است. اما از مقدار ثروتی که گاه از بعضی امرا و وزرا در هنگام عزل و حساب‌رسی در تاریخ گزارش شده است می‌توان به عمق و پهنای ستمها و زد و بندهایی که آنها برای به دست آوردن آن اموال به کار بسته‌اند پی برد. گفته شده است که سلطان سنجر هنگامی که محمد بن فخر الملک بن نظام الملک را که از سال ۵۰۰ تا ۵۱۱ وزیر او بود فرو گرفت، یک میلیون دینار از خزانه وی به دست آوردند و این مبلغ اضافه بر جواهر و اموال دیگر بود. (ابن اثیر ۱۳۶۸ ج ۱۵: ۳۸۵؛ بنداری ۲۵۳۶: ۳۲۰) هم‌چنین در سال ۴۹۴ که برکیارق، محمد بن ملک‌شاه را مغلوب می‌سازد و

وزیرش مؤیدالملک بن نظام‌الملک را به اسارت می‌گیرد، در برابر دریافت صد هزار دینار طلا، رضایت می‌دهد که او را به وزارت خود بردارد؛ اما البته به خاطر پیش‌آمد بعضی حوادث نامنتظر، مجبور به قتل او می‌شود. (راوندی ۱۳۶۳: ۱۴۷ - ۱۴۸)

رفتار پادشاهان ضعیف دوره‌های پایانی حکومت سلجوقیان را که چندان اراده و اقتداری از خود در برابر فرماندهان و امرا و اشراف و اطرافیان خود ندارند می‌توان با عمل‌کرد پادشاهان نخستین و میانه این سلسله مقایسه کرد که از چنین ضعفهایی به دور هستند. برای مثال می‌توان به برخورد آلب ارسلان در برابر شکایتی که بعضی از رجال حکومتی از نظام‌الملک می‌کنند اشاره کرد که او به دلیل اقتدار و اطمینان از وزیر و اشراف بر واقعیتها، شکایت‌نامه را به نظام‌الملک می‌دهد و به او می‌گوید، اگر آنها در ادعای خود بر حق هستند، روش خود را تغییر ده، و اگر دروغ می‌گویند آنها را بیخشای. (ابن اثیر ۱۳۶۸ ج ۱۷: ۵۱) به اعتقاد لمتون، «تباهی وزارت در دورهٔ پسین سلجوقی، نه تنها در نتیجهٔ ضعف ذاتی این نظام، بلکه بر اثر تجزیهٔ قدرت سیاسی سلجوقی نیز بود. پس از مرگ محمد بن ملک‌شاه، وزرای فرزندان او دیگر وزرای سلاطین مستقلی که برای امپراتوری بزرگ و وسیعی حکم برانند، نبودند؛ بلکه در واقع وزرای ملکه‌های تابعی به شمار می‌رفتند که اغلب توسط سنجر عزل و نصب می‌شدند.» (لمتون ۱۳۷۲: ۵۷) نجم‌الدین رازی که خود شاهد وضعیّت سیاسی ایران در اواخر دورهٔ سلجوقیان و دورهٔ خوارزمشاهیان بوده است می‌نویسد: «جملهٔ خلل در مناصب دینی و دنیاوی از این وجه پدید آمد که آشغال و مناصب به مستحقان آن ندادند، به کسانی دادند که خدمتی دادند و بر درگاه مربّی به دست آوردند، در اهلیت ایشان ننگریستند. و آنها که اهلیت کارها و مناصب داشتند از تعزّز نفس و عزّت دین روا نداشتند که بر درگاه ملوک گردند و اهل و ناهل را خدمت کنند و طال بقا زنند. و پادشاهان را کمتر همّت آن بود که اهل هر شغل را طلب کنند و به قدر استحقاق او، او را اشغال فرمایند. لاجرم بیش‌تر مناصب دینی به دست ناهلان افتاد.» (نجم رازی ۱۳۵۲: ۴۷۶)

در اواخر حکومت سلجوقیان که همزمان است با دورهٔ حکومت خوارزمشاهیان، با قدرت‌گیری عوانان و غمّازان و بد دینان و رافضیان و اشعریان و نفوذ آنان در لشکر سلطان و در امرا و سلاطین، امور مملکت از نظام پیشین بر می‌افتد. ظلم را توفیر نام می‌نهند و خون و مال مسلمانان را به ناوجب ریختن و ستاندن، منفعت می‌نامند و با قلم ظلم کشیدن بر مدارس و مساجد آبروی علما را می‌برند. سرهنگان نامسلمان از مسلمانان به زخم چوب زر می‌ستانند و در هر شهری بهانه‌گیران، مسلمانان را می‌رنجانند و خون و مال آنان را به نفع دیوان می‌برند.

خرابات و خمرخانه‌ها بنا می‌کنند و به فاش، بر لواطه و زنا و مناهی شرع تمکین می‌کنند و بر هر چیزی ضمانی می‌نهند و قرار مالی می‌دهند و آن را توفیر پادشاه می‌خوانند. هر سرهنگی در ده جا قوادخانه نهاده و در هر شهری از شهرهای عراق زنان نشانده است. دبیران بد دین رافضی و اشعری، «قلم در املاک مسلمانان کشند و می‌نویسند به ناواجب، که صد دینار از دیه فلان و پنجاه دینار قصابان و صد بقالان و پانصد بزآزان و پندین فلان و پندین فلان بدهد، و این خطها دبیران به دست سرهنگان می‌دهند که به زخم چوب بستان. و فرع دبیران و پامزد سرهنگان بر سر، که تحصیل این ناواجب می‌کنند.» (راوندی ۱۳۶۳: ۳۱ - ۳۲)

در چنین اوضاعی، «علما را چندان افتاد ازین بنیاد که هیچ را زبان گفتار نماند، و چون علما را حرمت نماند کس به علم خواندن رغبت نمی‌نماید، و در شهر سنه ثمان و تسعین [و خمسمایه] در جمله عراق کتب علمی و اخبار و قرآن به ترازو می‌کشیدند و یک من به نیم دانگ می‌فروختند. و قلم ظلم و مصادرات بر علما و مساجد و مدارس نهادند، و همچون از جهودان سرگزیت ستانند در مدارس از علما زر می‌خواستند، لاجرم ملک سرنگون شد.» (راوندی ۱۳۶۳: ۳۳)

شکایت از روزگار

با توجه به این اوضاع و احوال است که بیشترین شیکوه‌ها از شعر و شاعری متعلق به دوره سلجوقیان است. به دلیل آنکه شاهان سلجوقی، ترکمانانی بدوی و بی‌علاقه به هنر و ادبیات بودند. عاری بودن از درک هنری، آنان را به بی‌اعتنایی به شاعران وامی‌داشت. حتی در زمانی که شاعرانی را به عنوان خدم و حشم در دربار خود به اصرار مشاوران و ندیمان خاص خود می‌پذیرفتند، به آنها آنچنان که بایسته بود توجه روا نمی‌داشتند. و شاعران برای رفع ضرورتیترین نیازهای زندگی خود اغلب مجبور به وام‌گیری و یا متوسل شدن به ندیمان و مشاوران شاه می‌شدند. برای نمونه، معزی، شاعر دربار ملک‌شاه و سلطان سنجر، در جایی از فرط استیصال متوسل به عمادالدین ابوسعید محمد بن منصور می‌شود تا دویست دینار برای او کارسازی کند، چون قریب شش صد دینار قرض دارد و چهار صد آن را پرداخته است و بقیه آن مانده است. قریب شش صد دینار قرض بود مرا/ گزاردم به تحمل چهار صد دینار. دویست دینار اکنون بماند و از غم و رنج/ نماندست مرا ذره‌ای شکیب و قرار. به این خاطر بود که معزی گاه در این اندیشه فرو می‌رفت که شاعری را رها کند و مانند ابوعلی دقاق به تصوف روی آورد؛ ز شاعری دل من سیر گشت و این نه عجب/ که هست خالی بازار شاعران ز انفاق. مگر رها کنم آرایش و دقایق

شعر / روم به راه تصوّف چو بوعلی دقاق.

آن ابیات سرزنش‌گرانه انوری در باره شعر و شاعری نیز نارضایتی شاعران این دوره را از این هنر به خوبی نمایش می‌دهد؛ ابیاتی که در هیچ دوره‌ای نمونه آن را نمی‌توان یافت. فرود آوردن جایگاه شاعری به مرتبه‌ای پست‌تر از کناسی، علاوه بر آن که نوعی سرکوفت زدن به خود در برابر تحمّل آن همه خواری برای به دست آوردن اندکی مال و منال دنیوی از مشتی شخصیت سیاسی و شعر ناشناس است، از این حقیقت نیز حکایت دارد که در این دوره به تأثیر از آموزه‌های دینی که فضای فرهنگی جامعه را در کام خود فرو برده بود، اصولاً شاعری هنری چندان موجه و والایی تلقی نمی‌شده است و شاعری به تبعیت از دیدگاه شریعت، با دروغ‌گویی یک‌سان تصوّر می‌شده است. ای برادر بشنوی رمزی ز شعر و شاعری / تا ز ما مشتی گدا کس را به مردم نشمردی. دان که از کناس ناکس در ممالک چاره نیست / حاش الله تا نداری این سخن را سرسری... باز اگر شاعر نباشد هیچ نقصانی فتد / در نظام عالم از روی خرد گر بنگری... شعر دانی چیست دور از روی تو حیض الرجال / قایلش گو خواه کیوان باش و خواهی مشتری. گر مرا از شاعری حاصل همین عار است و بس / موجب توبه است و جای آن که دیوان بستری. (انوری)

ماجرای ترک مدرسه به وسیله انوری و روی آوردن به شاعری، که دولت‌شاه سمرقندی نقل کرده است، اگرچه مثل بسیاری از دیگر گفته‌های او چندان تطابقی با واقعیت ندارد، اما چون اغلب گفته‌های او - از جمله همین واقعه مربوط به انوری - از واقعیت‌های افسانه‌گون رایج در زبان مردم بوده است و رنگ‌مایه‌های کم‌رنگی از واقعیت در درون خود دارد و در همان حال روان‌شناسی توده‌های مردم و فضای فرهنگی حاکم بر جامعه را نیز به نوعی نشان می‌دهد، می‌توان حقایقی را از آن استنباط کرد. یکی از نکته‌های موجود در این حادثه آن است که شعر و شاعری در این دوره به دلیل بی‌توجهی صاحبان قدرت به آن چندان ارج و قربی نداشته است. میدان دادن به آموزش‌های مدرسه‌ای و تأسیس مدارس دینی و قدرت‌گیری عالمان مذهبی و صوفیان نیز در بی‌رونقی بازار شعر و شاعری نقش بسیار بر عهده داشته است. ماجرا از این قرار است که در هنگام عبور موکب سلطان سنجر، انوری که بر در مدرسه‌ای در نواحی رادکان نشسته بود مردی محتشم با غلام و اسب و ساز تمام دید، وقتی از هویت او پرسش کرد، گفتند مردی شاعر است. «انوری گفت سبحان‌الله، پایه علم بدین بلندی و من چنین مفلوک، و شیوه شاعری بدین پستی و او چنین محتشم! به عزت و جلال ذوالجلال که من بعد الیوم به شاعری

که دون مراتب من است مشغول خواهم شد.» (دولت‌شاه سمرقندی ۱۳۶۶: ۶۷)

در همان حال، این واقعه که یکی از وقایع ادبی معروف و پر معنای عصر سلجوقی است، به دلیل ناهم‌خوانی با واقعیت‌های جاری در آن دوره، در پی القای مفهومی متضاد با سیاست‌های حکومتی است و ظاهراً از جانب طرفداران حاکمیت و به منظور کسب آبرو برای صاحبان قدرت به این صورت ساخته شده است. با نقل این گونه حوادث که از نظر منطق داستان پردازی و واقعیت‌نمایی نیز عیوب بسیار بر آن عارض است، می‌خواسته‌اند حکومت سلجوقیان را حامی شاعران جلوه دهند. در حالی که نه آن شاعر محتشم که گفته‌اند امیر معزی بوده است - یا ابوالفرج سگزی - از چنان حشمت و احترامی در دربار سلجوقیان برخوردار بوده است و نه آن که انوری از میان آن همه افراد پر حشمت، توجه خود را فقط به فردی معطوف داشته است که از قضا شاعر از کار درآمده است و نه آن که بعد از آن، وقتی به شاعری روی آورد بلافاصله در همان اولین سرایش و حضور در دربار، بهترین شعر خود را سرود و نه آن که سلاطین سلجوقی «به غایت سخن شناس» بودند که تشخیص دهند طرز کلام انوری «دانشمندانه و متین» است. این حادثه فقط به این قصد ساخته شده است که به صورتی ناشیانه به اثبات برساند که شاعران در دربار شاهان سلجوقی نیز از حشمت و احترام برخوردار بوده‌اند اما چون واقعیت‌های عینی از تمامی جوانب به هیچ‌وجه با این حادثه همسویی ندارد به سادگی می‌توان ساختگی بودن آن را دریافت.

در باره تحقیر شعر و شاعری در دوره سلجوقی، حادثه ملاقات خاقانی با شاعری به نام شرف‌الدین حسام نیز واقعیتی اثبات کننده است. عوفی در لباب الالباب نقل کرده است که وقتی خاقانی را با شرف‌الدین حسام اتفاق ملاقات افتاد، خاقانی از لقب او پرسید. و او گفت: «مولانا شرف‌الدین حسام که به حسام بیان حق را شرح و باطل را شرحه کند. [خاقانی] گفت: صاحب [شعر معروف] بشکنند؟ مولانا سخت از این سخن بشکست. چه او در انواع علوم دینی استاد بود و در هر فنی از آن معتقدی، او را به شعر پارسی نسبت کردن لایق منصب او نبود. گفت آری در اوائل جوانی و عهد شباب که مظنه نادانی باشد خاطر بدان شیوه بیرون شده است و دیر است تا آن سقطات را استغفار می‌کنم. خاقانی گفت: ای مولانا! یا لیت که تمامی دیوان من تراستی و آن یک قصیده تو مرا، چه با آنک اکثر عمر ما بدین منوال مصروف است و فن و شیوه ما این، چندان که خواستیم تا یک بیت بدین منوال بیاوریم خاطر ما مسامحت نکرد.» (صفا ۲۵۳۶، ج ۲:

۷۶۵ به نقل از لباب الالباب ۱/ ۱۶۸ - ۱۶۹)

گفته‌اند که خواجه نظام الملک در حق دو طایفه بی‌اعتنایی روا می‌داشت، یکی اهل تصوّف و دیگری شاعران. برای اثبات بی‌توجهی سلجوقیان به شاعران، بخشی از زندگی امیر معزی، شاعر دربار ملک‌شاه سلجوقی یک واقعیت بی‌انکار است که در چهارمقاله نظامی عروضی از زبان خود معزی نقل شده است. «در آن زندگی نامه خود نوشت که یکی از استثنای‌ترین زندگی‌نامه‌ها در ادب فارسی آن سالها است، معزی بعد از مرگ پدرش - امیر الشعرا برهانی، شاعر دربار الب ارسلان - با آغاز سلطنت ملک‌شاه جانشین پدر و شاعر دربار ملک‌شاه شد و قریب یک سال، تنها از دور موفق به دیدار ملک‌شاه می‌شد و شاه چندان توجهی به او نداشت. قرض و خرج زیاد، او را وادار به توسل به یکی از ندیمان خاص و شعر دوست ملک‌شاه کرد و او در هنگامی که شاه به دیدن ماه بیرون می‌آمد از شاعر خواست تا در آن جا حاضر شود و ابیاتی بسراید تا فرصت لازم برای التفات شاه فراهم آید. وقتی شاه در آخر ماه رمضان استهلال کرد و شادمان شد، معزی این شعر معروف را سرود: ای ماه چو ابروان یاری گویی / یا نی چو کمان شهریاری گویی. نعلی زده از زر عیاری گویی / در گوش سپهر گوشواری گویی. امیر علی، ندیم خاص سلطان شاعر را تحسین کرد و شاه نیز به شاعر یک اسب بخشید. و در همان زمان بعد از نماز و شام، بار دیگر ندیم خاص شاعر را دعوت به شعر خواندن کرد و معزی دو بیت دیگر برخواند که علاء الدوله امیر علی ندیم خاص سلطان، «احسنتها کرد و به سبب احسنت او، سلطان « هزار دینار به معزی بخشید. (صفا ۲۵۳۶، ج ۲: ۵۱۰؛ نظامی عروضی، ۱۳۷۲: ص ۶۶ - ۶۸) و جالب آن است که به دلیل بی‌رغبتی شاه، شاعر هر بار تنها دو بیت شعر می‌خواند و هر بار نیز به دلیل احسنتهای ندیم خاص، شاه تمایل به بخشش پیدا می‌کند. این ماجرا به خوبی بی‌رونقی بازار شعر و شاعری را در دربار سلجوقیان به نمایش می‌گذارد. دوره‌ای که شاهان نه شناختی از شعر دارند و نه علاقه‌ای. و بعضی از وزیران نیز برخلاف دوره مغولان بی‌رغبت‌تر از شاهان به شاعران هستند. آن تیری که از چله کمان سنجر منحرف شد و به سینه معزی اصابت کرد و او را چندین سال مجروح ساخت و در نهایت نیز جراحات آن باعث مرگ معزی شد، یک حادثه نمادین نیز بود که واقعیت برخورد شاهان سلجوقی با شاعران را به نمایش می‌گذارد.

شاعران دربار سلجوقیان و بعضی از دربارهای معاصر آنها، علاوه بر شاعری، گاهی شغل‌های دولتی نیز دارند و یا از طرف حکومت به بعضی از مأموریت‌های دیوانی گماشته می‌شوند و از این طریق است که امورات زندگی خود را تأمین می‌کنند. یکی از این شاعران، مجیرالدین بیلقانی است که بنا بر نوشته دولت‌شاه سمرقندی، در خدمت اتابک ایلدگر از اتابکان آذربایجان تقرّب و

نیابت دارد. و چون محسود شاعران دیگر می‌شود، او را به جهت تحصیل وجوه از دیوان اتابکی به اصفهان گسیل می‌دارند. در آنجا وقتی با بی‌اعتنایی افاضل شهر مواجه می‌شود اصفهان را هجو می‌گوید. اکابر اصفهان، با خشم و غضب، شرف‌الدین شفره را بر آن می‌دارند تا او را اهاجی رکیکه بگوید. (دولت‌شاه سمرقندی ۱۳۶۶: ۹۰) گفته شده است که جمال‌الدین اصفهانی نیز در این ماجرا مجیر را هجو می‌کند. «چون مجیر بار دیگر از جانب قزل ارسلان بالاستقلال مأمور اصفهان شد، جمال‌الدین از بیم او متواری شد و پس از اطمینان، ملاقات کرد و عذر خواست.» (صفا ۲۵۳۶ ج ۲: ۷۲۲) دربارهٔ ادیب صابر نیز گفته شده است که علاوه بر شاعری و مداحی سلطان سنجر، کارهای درباری را نیز عهده‌دار می‌شود. هنگامی که اختلافات شدیدی بین سنجر و اتسز خوارزمشاه بروز پیدا می‌کند، سلطان سنجر ادیب صابر را به رسالت به نزد اتسز می‌فرستد و او یک چندی در خوارزم می‌ماند. اتسز، «از رنود خوارزم بر منوال طریقهٔ ملاحظه» دو نفر را می‌فریبد و با خریدن روح آنان و پرداخت بها، آنان را مأمور می‌کند تا سنجر را «مغافصهٔ هلاک کنند و جیب حیات او چاک». ادیب صابر بر ماجرا آگاه می‌شود و نشانیهای آن دو شخص را می‌نویسد و در ساق موزهٔ پیرزنی به مرو روان می‌کند و آنها را در خرابات می‌یابد و به دوزخ می‌فرستند. وقتی اتسز بر واقعه واقف می‌شود، دستور می‌دهد ادیب صابر را به جیحون بیاورند. (جوینی ۱۹۱۶ ج ۲: ۸)

به دلیل این واقعیتهای است که به جز معزی و انوری، شاعر چندان صاحب‌نامی در دربار سلجوقیان وجود ندارد. اگر چه در تاریخ ادبیاتها و تذکره‌ها نام بسیاری از شاعران در این دوره ذکر شده است، اما بیشتر این شاعران تعلق به دربارهای امرای محلی و مناطق مختلف داشته‌اند و آن شاعرانی نیز که به دربار سلجوقیان مربوط می‌شوند اغلب نه شهرت چندانی دارند و نه اشعار چندانی از آنها بر جای مانده است و نه اطلاعات چندانی از زندگی آنها وجود دارد. آن یکی دو شاعر معروف دورهٔ سلجوقی نیز از بی‌رغبتی شاهان به شعر و ستایش نیز همواره نالیده‌اند: انوری، خاطری چون آتشم هست و زبانی همچو آب / فکرت تیز و ذکاء نیک و شعر بی‌خلل. ای دریغا نیست ممدوحی سزاوار مدیح / ای دریغا نیست معشوقی سزاوار غزل. (صفا ۲۵۳۶ ج ۲: ۶۶۸)

در بارهٔ عمادی شهریار شاعر اواخر قرن ششم گفته‌اند که چون در عراق به خدمت سلطان طغرل بن محمد (۵۲۶ - ۵۲۹) رسید و او را مدح گفت، از سلطان نواختها یافت. او که شاعر عماد الدوله فرامرز پسر شهریار از امیران خاندان باوندی بود و به وسیلهٔ او از خاک برداشته و بر

افلاک نشانده شده بود، بعد از فوت عماد الدوله فرامرز از مازندران به عراق رفت و به مدح شماری از حکمرانان سلجوقی از جمله طغرل بن محمد و طغرل بن ارسلان (۵۷۱ - ۵۹۰) پرداخت. در باره او نوشته‌اند: «با آن که عمادی هنگام بازگشت از مازندران به عراق و زندگی درین سامان، مقبول نظر شاهان و امیران گشت، دچار فقر و بی سامانی بود.» (صفا ۲۵۳۶ ج ۲: ۷۴۵) از راوندی نقل شده است که عمادی قصیده‌ای با این مضمون بر قطب‌الدین مظفر بن اردشیر عبادی از وعاظ معروف قرن ششم خواند: ره می‌روییم و دیده به رهبر نمی‌رسد/ کان می‌کنیم و تیشه به گوهر نمی‌رسد. تا به این بیت رسید که: بر آستان جان تو چرخ ار نداد بوس/ عذرش قبول کن که مگر بر نمی‌رسد. «عبادی گفت امیر عمادی هر آرزو که دارد بخواهد! عمادی ملازم قاضی را با خود داشت، گفت به هزار دینار زر سرخ محبوسم و موکل این است، وجوه قرض می‌باید.» عبادی سر در جیب فرو برد. یکی از مریدان عبادی گفت من قرض او را ادا می‌کنم. عبادی گفت اگر قرضش ادا شود باز باید قرض کند و زندگی کند. مرید دیگری گفت هزار دینار دیگر هم من می‌دهم. این گونه بود که خیال عمادی آسوده شد. (راوندی ۱۳۶۳: ۲۰۹)

آنگونه بی‌اعتناییها و برخورد های نسبتاً سرد با شاعران، در زمان پادشاهی ملکشاه سلجوقی به وقوع می‌پیوندد که در بین شاهان این سلسله از همه بیشتر به شاعر نوازی شهرت داشته است. دکتر زرین کوب نوشته است که ملکشاه «به شعر علاقه داشت، در نوشته‌های شخصی هم گاه ابیات و اشعار فارسی نقل می‌کرد. غالباً در اصفهان و گاه در نیشابور به سر می‌برد. در نگه‌داشت شعرا خیلی بیش از پادشاهان قبل از خود - الب ارسلان و طغرل - اهتمام کرد. معزی مداح و شاعر معروف دربار او تخلص خود را از یک لقب او، معز الدنيا و الدین، گرفت.» (زرین-کوب، ۱۳۸۴: ۴۶۵)

نه تنها شاعران، بلکه بسیاری از نویسندگان و تاریخ نگاران نیز اغلب از قدرت‌گیری افراد بی تمیز و نادان در دوره سلجوقیان و خوارزمشاهیان اظهار تأسف و اندوه فراوان کرده‌اند. یکی از این تاریخ نگاران، راوندی است که در هنگام روایت بعضی از اعمال با درایت و دور اندیشانه نظام الملک، در اثنای سخن به یاد رجال زمان خود - که از خوارزمشاهیان و سلجوقیان روم هستند - می‌افتد و می‌گوید: «دریغا آن روزگار که وزرا چنان فاضل و دانا و عاقل و توانا بودند، و کار وزارت این ساعت به شاگرد غلامی آمدست، هرچ عوان تر و وجوه انگیزتر است بازار او تیزتر است.» (راوندی ۱۳۶۳: ۱۲۹) در جای دیگر پس از نقل یک قصیده بلند عربی از مؤید الدین

طغرای وزیر سلطان مسعود بن محمد سلجوقی، می‌گوید: «دریغ آن روزگار که وزرا چنین شعر گفتندی که به عهد ما بر نمی‌توانند خواندن. کار خواجگی با عوانی افتاد. هر که وجوه انگیزتر و درویش آویزتر و خون ریزتر، وزیر می‌شود.» (راوندی ۱۳۶۳: ۲۴۱)

شکایت از اوضاع روزگار در این دوره آنچنان همگانی و عادی شده است که یکی از دلکته‌های سلجوقیان نیز بی‌محابا نفرین به شاهان سلجوقی را به عنوان یک لطیفه روز در برابر جمعی از پادشاهان صاحب‌نام این سلسله بر زبان می‌آورد. بدین گونه که در سال ۵۲۱ در شهر ری، وقتی سلطان سنجر و چهار برادرش سلطان محمد و مسعود و طغرل و سلیمان در زیر یک خرگاه قرار می‌گیرند، یکی از ندیمان دلکته سلطان سنجر که به او فلک [دلکته] می‌گفتند برمی‌خیزد و دو رکعت نماز بر جای می‌گزارد و با خشوع و خضوع و تضرع و زاری دست به دعا برمی‌دارد. سلطان سنجر از او می‌پرسد این چه نماز و دعایی است؟ او می‌گوید: دعا کردم و به خدا گفتم، این گروهی که در این خرگاه جمع شده‌اند ریشه فتنه هستند و شاخه محنت. این محل را به همراه آنان به زمین فروبر، و این بقعه را از وجود آنان خالی گردان، تا خلق تواز دست آنان سالم بمانند و تسلیم حقیقت تو شوند. سنجر از گفته‌های او به خنده درمی‌آید. (عماد الدین الاصفهانی ۱۹۸۰: ۱۴۳ - ۱۴۴؛ بنداری اصفهانی ۲۵۳۶: ۱۸۳)

حقیقت این است که اگر چه فضای غالب بر فکر و فرهنگ سلجوقی، بر بنیاد ناآشنایی و بی‌علاقگی به شعر و شاعری شکل گرفته است، اما کثرت دربارهای آنان و وجود سلیقه‌های مختلف در شاهان و دانش دوستی وزیران آنها و نفوذ تدریجی هنرمندان و اندیشمندان بر نهادهای فرهنگی و بر آن روحیه‌های بدوی، اندک اندک شماری از آخرین حاکمان سلجوقی را در مناطق مختلف به چنان حدی از شیفتگی به هنر و ادبیات می‌کشاند که آن بی‌اعتناییها را با علاقه‌مندیهای شدید خود جبران می‌نمایند. یکی از آن کسان، طغرل بن ارسلان (۵۷۱ - ۵۹۰) آخرین حاکم سلجوقی عراق است که مؤانست مستمرش با علما و حکما و فصحا و زهاد و شعرا و برقراری بزمهای شعرخوانی و نکته‌گیری بر فضلا و تلاش فراوان برای تمرین خطاطی و الزام امرا و بزرگ‌زادگان به حضور در مکتب‌خانه‌ها و تحصیل علم و هنر از اقدامهای مثبت او است، (راوندی ۱۳۶۳: ۴۲ - ۴۴ - ۳۳۳) اما چون دیر است و به دور از درایت در امور سیاسی، تأثیر چندانی در خاطره جامعه و تاریخ بر جای نمی‌گذارد.

دیگری سلطان عزالدین کیکاوس اول (۶۰۷ - ۶۱۶) از پادشاهان سلجوقی روم. عزالدین کیکاوس در صله دادن به «اقصی الغایات» می‌پیوندد. یک بار وقتی «دختر حسام‌الدین سالار»

قصیده هفتاد و دو بیتی به خدمتش می‌فرستد، در ازای هر بیت، صد دینار سرخ به او انعام می‌فرماید. و «صدر نظام‌الدین احمد ارزنجانی را به قصیده‌ای [که] در مدح سلطان در جواب شمس طبری گفته بود و در محفل انشاد کرده از مرتبه انشا به عارضی ممالک روم مترقی گردانید.» (ابن البیہی ۱۹۰۲: ۴۵) سلطان علاء‌الدین کیقباد اول سلجوقی (۶۱۶ - ۶۳۴) نیز علاوه بر استیناس بر حالت صحو به طریقه صوفیان و کاستن از خواب در سفر و حضر و لیلاً و نهاراً، واجب و لازم شمردن سلوک بر مذهب امام ابوحنیفه در اصول و فروع، نماز صبح را بر مذهب امام شافعی برگزار می‌کند و اوقاتی از شبانروز خود را به مطالعه تاریخ ملوک و ذکر محاسن سیر پادشاهان قدیم مستغرق می‌دارد. گاه نیز دو بیت‌های ظریف از طبع لطیف خود انشا می‌فرماید. «ذکر سلاطین قدیم به تعظیم بر زبان راندی و از سلاطین اسلام محمود بن سبکتگین و قابوس بن وشمگیر را معتقد بودی و به اخلاق ایشان تشبیه کردی و بی وضو البتّه توقیع نفرمودی و همواره کتاب کیمیای سعادت و سیر الملوک نظام الملک را در مطالعه داشتی...» (ابن البیہی ۱۹۰۲: ۹۳ - ۹۴)

با همین سیاست‌های فرهنگی است که پایتخت سلجوقیان روم در هنگام حمله مغولان به یکی از پناه‌گاه‌های اصلی برای نویسندگان و شاعران ایرانی تبدیل می‌شود و شاعر بزرگ و بی نظیری چون مولوی در عهد آنان به بلوغ فوق العاده فکری و هنری می‌رسد و بی محابا به نشر اندیشه‌های خود می‌پردازد. و در این میان «خیرات و عدل و وجود پر جود» معین‌الدین پروانه، وزیر معروف سلجوقیان که ارادت و ارتباط مستمری با خانقاه و خود مولانا و یارانش دارد، اسباب تحسین بسیار از جانب مولوی و مریدانش می‌شود. در مناقب‌العارفین آمده است که «با وجود او، عالمیان آسوده‌اند و امن عظیم و ارزانی نعمت بی‌نهایت است و هم‌چنان در زمان او، علما و شیوخ و افاضل در مدارس و خوانق مرفه و جمع‌اند.» حضرت مولانا نیز ضمن تأیید نظر یاران، می‌فرماید: «آنچه می‌گویند صد چندان است.» (افلاکی ۱۳۶۲ ج ۱: ۱۰۷)

واقعیت انکارناپذیر دیگر این است که تنوع فکر و فرهنگ و هنر و فعالیت فرقه‌های گوناگون مذهبی و فراوانی شاعران و گستردگی حوزه جغرافیایی حضور آنها و تنوع سبک‌های فردی، هم حکایت از آزادی عمل و استقلال حکومت‌های منطقه‌ای دارد و هم نشان‌دهنده کثرت دربارها و سلیقه‌ها و به تبعیت از آن، وجود آزادی انتخاب در جامعه و امکان ترک دربارهای نادل‌خواه و روی آوردن به دربارهای دل‌خواه به وسیله شاعران است. به این خاطر است که بیشترین شکوه‌ها و گله‌گزاریه‌ها از زمانه در این دوره انجام گرفته است. چون فضای جامعه به

رغم همه سخت‌گیریها، در مقایسه با حکومت‌های تک‌صدا و تمرکزگرایی مانند غزنویان برای نقد رفتارها و افکارها نسبتاً باز است و شاعران می‌توانند به راحتی صدای مخالفتهای اجتماعی و مذهبی خود را تا حدّ توان به اوج برسانند و از زمین و زمان و مسلمانان و جاهلان و نامردمان و فضل ستیزان بنالند. روحیه شورشگر و شالوده شکن و تنوع طلب شاعران این دوره واقعاً شگفت انگیز است. سنایی، محدوده گسترده‌ای از ادبیات عرفانی، ستایشی، اجتماعی، انتقادی و قلندرانه را پی‌گیری می‌کند. عطار، دنیای عرفانی گسترده خود را به رغم همه فراز و فرودهایش با انتقادهای اجتماعی بسیار همراه می‌کند. نظامی، با آن که ادبیات اخلاقی و غنایی و تاریخی را به پیش می‌برد اما انتقادهای پنهان و آشکار اجتماعی نیز نقش عمده‌ای در پیشبرد کلام او بر عهده دارد. شهرت خاقانی نیز به خاطر قصاید استوار عاطفی - انتقادی است که در آنها ناخرسندی یک روح عاصی از جغرافیای زمینی و ناسازگاری زمان و مردمان آن لحظه به لحظه به نمایش درآمده است. الحذار و الفرار جمال الدین اصفهانی از وحشت آباد روزگار و مردمان دیوصفت نیز اگر چه در حد سنایی و خاقانی نیست، اما در حدی هست که او را ناخرسند از اوضاع روزگار نشان دهد. عبدالواسع جبلی نیز از منسوخ شدن مروت و معدوم شدن وفا می‌گوید و باژگونه شدن همه رسم و رسوم رایج در میان خلق. و از همه بالاتر خیام است که دیدگاه‌های فلسفی متفاوتی در باره دنیا و آخرت دارد که چندان همسو با آموزه‌های مذاهب رسمی نیست، اما به دلیل وجود تنوع دیدگاه‌ها و دریافتها، که در حوزه‌های مذهبی نیز به دلیل وجود فرقه‌های پرشمار مذهبی تا حدودی به یک رسم معهود تبدیل شده است، انتقادهای فلسفی و دیدگاه‌های ناهمسویش دست‌کم اجازه مطرح شدن پیدا می‌کند. دیگر نیازی به اشاره به ناصر خسرو و مسعود سعد سلمان نیست که نه تنها اشعار بلکه بخش عمده‌ای از احوال آنها نیز مصداق مجسمی از اوضاع ناسازگار روزگار محسوب می‌شود. به دلیل وجود همین آزادیها و تنوع دیدگاه‌ها و فرقه‌گرایی‌ها است که متونی چون کلیله و دمنه به عنوان یک متن اخلاقی و سیاسی متعلق به مذاهب هندی، اجازه ترجمه و تکثیر پیدا می‌کنند؛ به خصوص که در این دوره، اغلب اُمرا به مطالعه متون مربوط به تعلیمات و تجربیات سیاسی و زمام‌داری علاقه فراوان نشان می‌دهند. در حالی که اگر این کتاب در دوره غزنویان اول و حساسیتهای سیاسی و مذهبی رایج در آن به فارسی ترجمه می‌شد، شاید گرفتار طرد و تکفیر می‌گردید.

نتیجه‌گیری

حاصل سخن اینکه اگر در پی دست یابی به عمده‌ترین دلایل ناخرسندی شاعران و نویسندگان از عصر سلجوقی باشیم بی‌گمان بعضی از آن دلایل را باید در واقعیت‌های زیر جستجو کنیم:

- شهرت یافتن بعضی از وزیران و مستوفیان و رجال مختلف دربار به نادانی و بی‌سوادی و بی‌توجهی پادشاهان به عزل و تغییر آنها یکی از عوامل ناامیدی مردم و هنرمندان از بهبود اوضاع است. شاعران این دوره اغلب ناخرسندی خود را از اوضاع با نوعی خودسانسوری به روزگار و فلک نسبت می‌دهند.
- خوی صحرانشینی داشتن وعلاقه مندی به شراب و شکار و اسب سواری و طبیعت و گردش در میان طوایف مختلف سلجوقی و بی‌اعتنایی به یک‌جانشینی و عدم تشویق اندیشمندان به تشکیل محافل علمی و ادبی.
- ملوک الطوایفی بودن حکومتها و استقلال نسبی آنها و تمرکز بیشترین توجه حکومت مرکزی به ایجاد استمرار در شبکه گسترده مراکز قدرت و محافظت از پایداری اتحاد در بین آنها با یکدیگر و با حکومت مرکزی.
- وجود دربارهای مختلف و امکان انتخابهای متعدد برای شاعران و نویسندگان در پیوستن یا گسستن از دربارها و به تبعیت از این وضعیت رسیدن به جسارت و شهامت در بیان.
- غالب شدن روح رقابت و منازعات قومی و سیاسی در حوزه قدرت برای کسب قلمرو گسترده‌تر و یا نمایش اقتدار افزون‌تر و درگیر کردن زندگی همه گروه‌های مردم با این گونه کشمکشهای بی‌حاصل و ایجاد نارضایتی در مردم و شاعران.
- تعدد دربارها و وجود خصومت و رقابت در بین آنها و تأثیر مستقیم اختلافات سیاسی بر فضای اشعار و آثار.
- حاکمیت فضای به نسبت باز سیاسی بر اغلب دربارها به دلیل دور بودن آنها از نظارت مستقیم حکومت مرکزی بر اجرای یک سیاست یکسان و فراگیر.
- انعطاف و نرم‌خویی در رفتار سلجوقیان، برای جذب همه گروه‌های مذهبی و فکری و حتی سیاسی، و پرهیز از سخت‌گیری در اعمال محدودیت‌ها، و آزادی نسبی در انواع فعالیت‌های فرهنگی و علمی.
- چندگانگی در کردارهای سیاسی، به ویژه ناتوانی و بی‌درایتی شماری از پادشاهان مناطق دور از مرکز چون عراق عجم و نیز تعدادی از وزرا در همه مناطق، در کنار کاردانی و درایت

شاهان و وزرای بزرگ سلجوقی، از یک سو عاملی برای ناراضی‌های بسیار است و از سوی دیگر فراهم کننده امکانی برای گذر از محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها.

- گسترش حوزه نفوذ زبان فارسی تا کناره‌های دریای مدیترانه و شکل‌گیری دربارهای مختلف از اقوام سلجوقی و وابستگان با آنها و نیز دادن امکان ادامه حکومت به بازماندگان سلسله‌های پیشین و محلی و به این وسیله مراکز مختلفی برای فعالیت نویسندگان و شاعران فراهم شدن.

- تعدد مراکز قدرت و فراوانی لشکرکشیها و درگیریهای نظامی و رواج اشکال مختلفی از اقطاع-داری و حتی از طریق مزایده به فروش گذاشتن بعضی از مشاغل دولتی به خصوص شغل وزارت، باعث پدید آمدن انواع گوناگونی از مالیاتها می‌شود و فشار کمرشکن آن ناراضی‌ها گسترده در عموم مردم به وجود می‌آورد.

- تغییر مستمر حکومت‌های محلی و بی ثباتی سیاسی و ناامنی اقتصادی و اجتماعی نیز از عوامل بزرگ در ناراضی‌ها مردم از حکومت سلجوقیان است.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی. ۱۳۶۸. کامل: تاریخ بزرگ اسلام و ایران. ترجمه علی هاشمی حائری و ابوالقاسم حالت. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ابن البیہی، یحیی بن محمد بن علی الجعفری الرغدی. ۱۹۰۲. مختصر سلجوقنامه. به اهتمام م. ه. هوتسما. لیدن.
- ابوالرّجاء قمی، نجم الدین. ۱۳۶۳. تاریخ الوزراء. به کوشش محمد تقی دانش پژوه. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- افلاکی العارفی، شمس الدین احمد. ۱۳۶۲. مناقب العارفین. به کوشش تحسین یازیجی. ج. ۲. چاپ دوم. تهران: دنیای کتاب.
- اقبال، عباس و پیرنیا، حسن. ۱۳۷۰. تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه. ج. ۲. تهران: کتاب فروشی خیام.
- بنداری اصفهانی، ابوالفتح بن علی بن محمد. [۲۵۳۶] ۱۳۵۶. تاریخ سلسله سلجوقی. زبده النصره و نخبه العصره. ترجمه محمد حسین جلیلی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- جوینی، عطاملک علاءالدین بن بهاءالدین محمد بن شمس‌الدین محمد. ۱۹۱۶. تاریخ جهان‌گشای جوینی. به سعی و اهتمام و تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی. ج. ۳. هلند: لیدن.
- الحسینی، در الدین علی. ۱۹۸۴م/ ۱۴۰۴ق. اخبار الدولة السلجوقية. اعتنى به تصحيحه محمد اقبال. بيروت: دار الأفاق الجديدة.

- خاقانی، افضل‌الدین بدیل ابن علی نجار، ۱۳۷۴. دیوان خاقانی. به کوشش دکتر ضیاء‌الدین سجادی. چاپ پنجم. تهران: زوآر.
- دولتشاه سمرقندی، امیر دولتشاه بن علاء‌الدوله بختیشاه الغازی، ۱۳۶۶. تذکره الشعرا. چاپ دوم. تهران: انتشارات پدیده (خاور).
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، ۱۳۶۳. راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق، به سعی و اهتمام محمد اقبال. چاپ دوم. تهران: علی اکبر علمی.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۴. روزگاران، تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی. چاپ هفتم. تهران: سخن.
- صفاء دکتر ذبیح‌الله، ۲۵۳۶. تاریخ ادبیات در ایران. جلد دوم. چاپ پنجم. تهران: امیرکبیر.
- عقلی، سیف‌الدین حاجی بن نظام، ۱۳۶۴. آثار الوزراء، به تصحیح و تعلیق میر جلال‌الدین حسینی ارموی (محدث). چاپ دوم. تهران: اطلاعات.
- عماد‌الدین الاصفهانی، محمد بن محمد بن حامد، ۱۴۰۰/۱۹۸۰م. تاریخ دولة آل سلجوق. اختصار الشیخ الامام الفتح بن علی بن محمد البنداری الاصفهانی. بیروت: دارالآفاق الجدیدة.
- عین القضاة همدانی، ۱۳۷۷. نامه‌های عین القضاة همدانی. مقدمه، تصحیح و تعلیق از دکتر علینقی منزوی. ج ۳. تهران: اساطیر.
- لمتون، دکتر ا. ک. س. ۱۳۴۵. مالک و زارع در ایران. ترجمه منوچهر امیری. چاپ دوم. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- لمتون، آن کاترین سواين فورد، ۱۳۸۶. تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران. ترجمه دکتر یعقوب آژند، تهران: نشر نی.
- لمبتون، ا. که. اس. ۱۳۶۶. «ساختار درونی امپراتوری سلجوقی». تاریخ ایران کیمبریج، از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان. گردآوری جی. آ. بویل. ترجمه حسن انوشه. جلد ۵، تهران: امیرکبیر.
- عین القضاة، ابوالمعالی عبدالله بن محمد بن علی بن الحسن بن العلی المیناجی الهمدانی، ۱۳۷۷. نامه‌های عین القضاة همدانی. مقدمه، تصحیح و تعلیق از دکتر علینقی منزوی. ج ۳. تهران: اساطیر.
- منشی کرمانی، ناصرالدین، نسائم الاسحار من لطائف الاخبار در تاریخ وزرا، ۱۳۶۴. به تصحیح میر جلال‌الدین حسینی ارموی (محدث). چاپ دوم. تهران: اطلاعات.
- نجم رازی، نجم‌الدین ابوبکر بن محمد، ۱۳۵۲. مرصاد العباد. به اهتمام دکتر محمد امین ریاحی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نصیرالدین توسی، محمد بن محمد بن حسن، ۱۳۶۹. اخلاق ناصری. تصحیح و توضیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری. چاپ چهارم. تهران: خوارزمی.
- نظام الملک طوسی، خواجه ابوعلی حسن ابن علی، ۱۳۶۴. سیاست‌نامه. به کوشش دکتر جعفر شعار. چاپ سوم. تهران: امیرکبیر.
- نظامی سمرقندی، احمد بن عمر بن علی، ۱۳۷۲. چهار مقاله. تصحیح علامه محمد قزوینی. شرح لغات به اهتمام دکتر محمد معین. تهران: جامی.